باب نهم
در امراضی که مخصوص است بزنان مشتمل بر ۶ فصل
فصل اول در امراض رحم فصل ۲ در نقصان شیر فصل ۳
در بسیاری حیض فصل چهارم در بستگی حیض فصل پنجم در اختناق
رحم و درد آن فصل ۶ در دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه

باب دهم
در اوجاع ظهر و مفاصل مشتمل بر سه فصل
فصل ۱ در وجع ظهر و خاصره فصل دوم در اوجاع مفاصل فصل سیوم
در نقرس و نکراز و عرق النسا

باب یازدهم
در تبها و بحرانها و بحران مشتمل بر نه فصل
فصل اول در تب و اقسام آن فصل ۲ در حمی یوم فصل ۳ در دق فصل ۴
در تب حمیات فصل پنجم در تب صفراوی فصل ۶ در تب بلغمی فصل ۷ در تب
سوداوی فصل هشتم در تبهای مرکب فصل نهم در بحرانها و علامات آن — یوم ۴

باب دوازدهم
در اورام و بثور و آنچه بظاهر پوست حادث شود مشتمل بر ۱۸ فصل
فصل اول در حصبه و جدری فصل ۲ در شری فصل ۳ در ماشرا
فصل ۴ در جرب فصل ۵ در قوبا و سعفه فصل ۶ در دمامیل
فصل ۷ در جاورس فصل ۸ در ثالیل فصل ۹ در جمره فصل ۱۰ در
حرق نار و آب گرم فصل ۱۱ در نمله فصل ۱۲ در اورام مغابن
فصل ۱۳ در خنازیر و در غدد و سلع فصل ۱۴ در داء الثعلب و داء
الحیه فصل ۱۵ در کلف و نمش و ریش و خیلان فصل شانزدهم
در صلع و امثال آن فصل هفدهم در بهق سفید و سیاه فصل ۱۸

باب سیزدهم
در سقطه و ضربه و درد اندام که پیچیدگی بهم رسد و خشکی اعضا و فساد اطراف در سرما
مشتمل بر شش فصل
فصل ۱ در سقطه و ضربه و عصر سبحوب و تازیانه فصل ۲ در خلع
و کسر فصل ۳ در بیرون آمدن اعضا و پیکان فصل ۴ در فساد اطراف
در سرما فصل ۵ در سوختن آتش و روغن و آب گرم فصل ۶ در جراحات

باب چهاردهم
در اخراج هوام از خانه و مسکن و گزیدن آنها و سباع و غیره و باب
فصل ۱ در اخراج هوام فصل ۲ در گزیدن مار فصل ۳ در گزیدن عقرب
فصل چهارم در گزیدن رتیلا و سام ابرص و عظایه فصل ۵ در
سگ دیوانه و گزیدن آن فصل ۶ در تدبیر دوا

باب اول
در امراض سر مشتمل بر یازده فصل فصل اول
در صداع و شقیقه صداع درد سر است اگر از خون باشد علامتش
سرخی روی و چشم و گرمی سر و شیرینی دهان و امتلاء رگهای بدن
و عظم نبض ع فصد قیفال و حجامت بر ساق و شراب عناب
و آلو و تمر هندی غذا ماش و عدس بتمر هندی و آب غوره و کعراد
آرد جو و کشنیز تر و برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل بجمع
با انچه میسر شود بر سر طلا کنند و از صفرا می باشد علامتش تلخی دهان
و زردی روی و سوزش درد و گرمی طبیعت تمر هندی و آلو و ترنجبین
و شیر خشت و بس طلاها انچه که گذشت بکار داشتن اثر ستها
شراب بنفشه و نیلوفر بتمر هندی و آلو ترش کرده و از میوه ها هندوانه
و خیار و آلو غذا ماش مقشر بتمر هندی و اسفاناخ و در وقت غلبه هیجان
در دکل خطمی در آب جوشانیده و پای را در آنجا نهاده مدت می ماند

سر و زردی قادوره و خشکی
خشکی دهان و بینی و سرعت
نبض علاجش تلبس

شقیقه
صداع ق

چنانچه از بالا بزیر میکشند و در همه اقسام صداع پاشویه نافع
النفع است و بنفشه و نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو
مقشر نیم کوفته اندر یکی در آب بجوشانند و صاف کرده تدهین
ابریشم کرده نیم گرم بر سر می بندند این عمل را تنطیل گویند و آن آب را
نطول گویند و از بلغم می باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب و قوی
دهان و بینی و عدم حرارت سر و سفیدی و غلظت بول و بطوء نبض
در رحبتی علاجش شراب اسطوخودوس یا ماء الاصول با شراب
لیمو و سکنجبین با هم قدر الخود آب جبیره کاجیره یا کبوتر بچه و گنجشک
و تیهو و سبوس دکل گرم کرده بر سر نهند و این عمل را تکمید گویند
و کل گرم کرده با کماد و کل سرخ و بابونه و خطمی و تخم کتان کوفته و با سرکه
سرشته بر سر ضماد کنند بوی عنبر و مشک حقن مشل موافق است و اکثر
بخشکی ماده حب صبر و ایارج فیقرا دادن نافع است و از سودا می باشد
علامتش گرانی سر از غلبه کثرت و خشکی دماغ و بدن و تیرگی رنگ قفا
و بطوء نبض و فکرها فاسد و تنگی و اندوه علاجش استفراغ سودا
بمطبوخ افتیمون بعد از انکه ماده را نیک نضج داده باشند و بجند
ساخته بشراب کاو زبان و بادرنجبویه غذا نخود و ماش و رشته بگوشت
بره و بزغاله و مرغ فربه و روغن بنفشه و روغن بابونه با هم ضم کرده بر سر
سر مالیدن و از بنفشه و بابونه و کل خطمی سازند بباید دانست اکثر
درد سر انکه از خون و صفرا بود از سو مزاج حار ساده می باشد
از گرمی آفتاب و غیران و از خوردن چیزها گرم حادث کرده علامتش

تقدم وجود این اسباب بود یا بعضی از علامت حرارت که در موی
و صفراوی گذشت علاجش آنچه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد
عرق فصد و تلیین که بحد اسهال نرسد و طلا و ضماد در صداع حار که بواسطه خوردن
چیزهای گرم بود عمل آرد چون کشنیز تر و خیار نی کشند زیرا که چیزهای
قابض چون صندل و بوک سپید موافق نیست اما در سوء المزاج بارد
ساده یعنی که نه از بلغم و سودا بود می باشد چنانچه از هوای سرد یا از
خوردن چیزهای سرد عارض شود ع تقدم این اسباب بود یا بعضی
از علامت برودت که در سودا و بلغم مذکور شد ج آنچه گذشت در
بلغمی و سوداوی الا اسهال و از تری و خشکی نیز یا ساده می باشد
و آن را سوء مزاج رطب ساده و سوء المزاج یابس ساده گویند ع و ج
رطب از بلغمی و ع و ج یابس از سوداوی فهم باید کرد و اما
غلیظ می باشد که در سر محتبس گردد علامتش گرانی و آوازهای در گوش
و انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی علاجش
از چیزهای نفاخ پرهیز نمایند و نطول سازند از بابونه و شبت و اکلیل
و قیصوم و سعوط سازند از ادویه چندبیدستر و فودنج در روغن
بابونه حل کرده و در بینی چکانند سعوط چیزی را گویند که در بینی چکانند
و شموم می سازند از زعفران و مشک و صعتر و سنبل و عنبر و سوسن
می بویند و طبیعت را نرم گردانند علاج باقی انواع صداع اشتراکی آنچه
معده یا عضوی دیگر یا از ضعف دماغ یا از بسیاری مجامعت

بعض

و غیر این بود از علاجات مذکوره پرهیز نیست چنانچه سوء مزاج بادست
و آنچه سوء مزاج ساده علاج در دستور مذکور خواهد بود اما شقیقه
دردی بود در یکی از دو جانب سر راست یا چپ و اقسام و علامات
و معالجات بدستور صداع است فصل دوم در سرسام سرسام
لفظی پارسی است که معرب کرده اند مرکب از سر و سام که بمعنی اماس
است و این عبارتست از اماس حجاب دماغ یا نفس دماغ از خون یا
و این را بزبان یونانی قرانیطس نامند و قاف مکسور کنند علامتش تب دایمی
و گرانی سر و سرخی چشم و روی و دفع آب از چشم و صداع و کثرت
هذیان و خندیدن و درشتی و سرخی زبان مایل بسیاهی و عظم نفس
علاجش فصد قیفال و تعدیل قوت و احتمال خون بود
داشتن طبیعت بعناب و آلو و ترنجبین و بنفشه و تمرهندی
و نعوص کل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب
و بنفشه و نیلوفر و آلو و ترنجبین کردن و از صندل و کشنیز تر و کاهو
طلی کردن غذا آب جو عدس و اسفاناج و در وقت غلبه هذیان
پای شوی کنند و پای را بمالند و به بندند و از صفرا می باشد و آن را
قرانیطس خالص گویند علامتش تب تیز عجوبی و سبکی سر و خشکی چشم
و بینی و زردی روی و زبان و سرعت نبض و عطش و بدخوی
و هذیان علاجش بدستور صداع صفراوی و از سودا می باشد
علامتش هذیان و ترش روی و خشکی زبان و صداع

شقیقه

وتب ضعیف و بر دو نوع تغیرات علاجش بطریق صداع سوداوی
و از بلغم می باشد و این را لیثرغس گویند علامتش صداع و تب لازم و فساد
آب دهان و خواب و گرانی و کسالت تا غایتی که از چشم گشادن و دهان
بر هم نهادن کاهلی و کسالت غالب و نسیان از لوازم این مرض بود بلهذا
این مرض را نسیان گویند علاجش حقنه نرم در اول و مالیدن و بستن
اطراف و بر این موجب شربتی سازند گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم
بوسیان شاه ده درم بنفشه پنج درم بیخ سوسن تراشیده یک درم قند
پانزده درم صد و پنجاه درم حبه کنند و بیرون صباح و بگیرند آخر روز
آب گرم سپید هند و بعد از آن چهارم روز برین وجه ملینی دهند سنا مکی
پنج درم اسطوخودوس ده درم ترید سفید مجوف تراشیده دو درم
بادرنجبویه دو درم گاوزبان سه درم گل سرخ سه درم گلقند ده درم
غاریقون هش و سفید نیم درم نقل ابتدا انتها می خورند آب نخود
و ماش انداخته و در اخلاط در نخود و آب مرغ انداخته **فصل سوم**
در سدر و دوار سدر آن است که بوقت برخاستن چشم تاریک
شود و دوار آن است که چنان نماید که چیزها میگردد و دوران میکنند
علاجش اگر از معده و غثیانی پیدا می کند و هر خلطی که برآید مناسب آن
تنقیه کنند که در صداع آن خلط معلوم شده و در امراض بعد نیز خواهد آمد
عمل نمایند و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط فال است و
علاجش همچنان که در صداع گذشت **فصل چهارم** در سبات

وسهر اما سبات خلقی بود در کثیه دماغ [illegible] قوی علاجش
اگر در تب عارض کرده علاج تب بود چه زوال آن به زوال تب بود و اگر
در تب نباشد از برودت و رطوبت بود به دستور صداع مدبر فرمایند
و دست و پای مالیدن محکم پیچیدن و باز گشادن و باز بستن و نعره
زدن و به جای آن چه بیدار کردن در هر دو قسم مناسب است **اما سهر**
بی خوابی مفرط است از سردی و خشکی ساده یا با ماده که سودا می باشد
و آنکه گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا بود می باشد علامتش
مرکب بود از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش مرکب آنچ
علاج هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن و بوییدن
بادام و کدو و بنفشه به بینی و گوش و کف دست و پای خسید حالی
از [illegible] واجب کردن در همه اقسام مهم است **فصل پنجم** در نسیان
یعنی [illegible] از سردی و تری و از سردی و خشکی ساده و آنکه گرمی
یا از غلبه صفرا بود مقدم دماغ می باشد علامت و علاج هر یک بدستور
سابق است **فصل ششم** در مالیخولیا یعنی خلط سیاه است این بیمار را
[illegible] سبب بیش می خواهد و از سودا [illegible] می باشد علامتش [illegible]
که بسیار می زند و سرخی چشم و [illegible] و فرح و [illegible]
علاجش فصد [illegible] اکحل [illegible] اندام [illegible]
بگوشت [illegible] بگوشت بره و [illegible] از میوه ها خربزه [illegible]
و سیب و امرود و انار و شفتالو و شربت از عناب و گاوزبان.

سهر

و آنکه گرمی و خشکی ساده یا با ماده
که صفرا بود می باشد علامت
و علاج هر یک در صداع گذشت
و از [illegible]

نسیان

مالیخولیا

ویا در نخود به تخم کاشنی و بعد از نضج ماده مطبوخی از ین اجزا بدهند
عناب پنجاه عدد سپستان پنجاه عدد شاهتره پنج درم هلیله سیاه
سه درم گاوزبان سه درم گل سرخ چهار درم سنا مکی پنج درم بسفایج
سه درم افتیمون پنج درم فلوس خیار شنبر ده درم تمر هندی ده سیر
قند یکسیر ترنجبین ده سیر واگر شیرخشت ده مثقال اضافه کنند بهتر
باشد **و** از صفرای سوداوی سوداء صفراوی که پیدا شده علامتش کثرت اضطراب و عطش
و زردی روی و بدخویی و جنگ و بیجا و حرارت بدن و زردی
قاروره علاجش غرغره ماش و رشته بگوشت بزغاله و بره و اسفاناج
و کشنیز تر انداخته تمرهندی و امثال که ترش که از میوه ها آلو و انار ترش
شیرین دهند و عا شوند و ماء الو **از** اشربه شراب لیمو و نارنج و عود و
و ذو شله عرق گاوزبان **منضج** کدو مطبوخ مقدم دهند بنفشه
هفت درم نیلوفر هفت درم گاوزبان هفت درم آلو بخارا عدد تمر هندی
سی درم خیار شنبر سه درم قند یکسیر پنجاه درم خرد کرده پانزده درم بار کنیم
مطبوخ عناب چهل عدد پوست هلیله زرد پنج درم سنامکی پنج درم
شاهتره پنج درم افتیمون سه درم گاوزبان و گل سرخ از هر یک چهار درم
تمر هندی ده سیر شیرخشت ده سیر روغن بنفشه روغن کدو
و شیرین یاد در سوی بالنده **و** از سودای سوداوی پیدا شده علامتش
تنهایی دوست داشتن و کم گفتن و کثرت ترس و گریه علاجش
اگر خون غالب بود فصد کردن غذا لقوه آب بگوشت بره و عالم

بکساله **جلاب** از گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم بنفشه سه درم
پوست سیاوشان یک درم تخم خطمی سه درم بیخ سوسن یکدرم گل سرخ دو درم
قند سه سیر مجموع یکشربت بوده بهم کوفته خورند مطبوخ از ین ادویه سازند
عناب سپستان از هر یک چهل عدد هلیله سیاه پنج درم بسفایج
اسطوخودوس افتیمون از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ
بادرنجبویه از هر یک چهار درم سنامکی هفت درم غاریقون یکدرم
ترنجبین ده سیر جهت تقویت قند سفید عرق گاوزبان گلاب تخم
ریحان می دهند شراب سیب گاوزبان **و** از سودای بلغمی پیدا شده
علامتش کسالت میکند و نرمی نبض و بلغوان و رطوبت بول و
دهان علاجش نخود آب بگوشت فلفل و دارچینی و زعفران
مطبیکرده بکنند و گلنگبین بعرق گاوزبان دهند و انجیر و کشمش
دو صرع صرع **فصل هفتم** در قسم سودایی لا افضل مناسب است
در لغت انداختن است و در اصطلاح مرضی معروف است و سبب
آن سده غیر تام است در دماغ جمیع عصبها متشنج کرده در حس و حرکت
منعی مر تمام غایب سبب سده بلغم فرد یا سودا یا خون یا صفرا
و این نادر است یا باد غلیظ در نفس دماغ میباشد و شرکت
اعضای باشد مثل معده و امعاء میدی یا انگشت نزدیک پای و علامتش
در حال نوبت اگر از عضوی دیگر علامت ممکن بود و بالا آن را به بستن بد
آن عضو با کم کرده باشد و نمک و سبوس و دود خر نوبت

صرع

به تنقیه بدن از خلط غالب بعنوانی سابق و تقویت دماغ و از چیزها
که بخاصیت فایده دهد دماغ ابن عرس است یا گوشت آن یا بر که خورند
و همچنین است سم کره خر که بسوزند و بخورند **فصل هشتم** در سکته سکته
حالتیست که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس معطل شود و گاه بود که
تنفس نیز در نتوان یافت و شبیهست اندکه مرده است باید که در جنبش
نگاه کنند اگر خیال ناظر در جنبش دیده شود مرده است و سبب این مرض
سده تامست در بطون دماغ علاجش در حال قوی بادیان [illegible]
در آب بجوشانند و بعسل یا نبات شیرین کرده نیم گرم در گلویش ریزند
و حقنه کنند و در حقنه تربد و بوره و نمک و سنا و قنطوریون و شحم
الحنظل کشند و قی با به گرم کرده بالا [illegible] تا قیه [illegible] بر سرش نهند و این بر تقدیری
باشد که بلغمی بود علامتش سفیدی رنگ و علامات بلغم و تقدم استسقا
و امتلا و اگر خونی باشد علامتش سرخی روی و چنان نماید که مخنوق است
و پری رگهای گردن و حمرار [illegible] آمدن و نفس عظیط باشد
و عظیط آن آوازیست که از مخنوق یا بعضی مردم فربه در خواب برآید
علاجش فصد قیفال و حجامت بر ساق پس حقنه نرم و از ورم دماغ
می باشد علامتش تقدم تب و علامات ورم دماغ و از این قبیل بود که بجهه
از سقطه و ضربه واقع شود نحوا که مردم غشا کما از سقطه یا از ضربه
حادث شده باشد موجب آن گردد علاجش علاج اورام دماغ
فصل نهم در فالج و استرخا اما فالج در عرف بطلان حس و حرکت

فالج

نفع

بطول
نیمی از بدن بود در طول و سبب آن ضعف ریختن فضلات رطوبتی بود از
دماغ بر اعصاب با یک جانب پس منع کند قوت حس و حرکت را از نفوذ در آن
یا منع کند لیکن اعضا بواسطه فساد مزاج بردی و یبوسی قبول آن نشود
و گاه بود که انفعال [illegible] نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو مضروب
ظاهر گردد و گاه بود که هر دو جانب را فرا رسد و تمام بدن عضو
مفلوج گردد و این را ابو [illegible] گویند علاجش تا چهار دم به ماء العسل عوض
غذا و آب اقتصار نمایند و بعد از آن چهارم در صباح [illegible] دهند
دهند بادیان دو درم انیسون یکدرم بادیخوپ سه درم در آب توده
آب بجوشانند تا به نیمه رسد بپالایند و ده درم گلنگبین عسلی در آب
حل کرده بدهند غذا المخود آب نخود با جیره اندکی دارچینی و زعفران
انداخته و عوض آب گلاب عرق گاوزبان دهند و تا یا تو دم بن
و جه بگذرد هفته بعد از آن حقنه که در سکته مذکور شد احتقان کنند
دو سه بار پس با ستفراغ بلغم بدین حب اشتغال نمایند صبر
بوزیدان تربد غاریقون از هر یکی سه درم ملح هندی یکدرم [illegible]
دو درم و نیم و در این ایام نخود آب [illegible] کبک و بعد
گوشت آهو دارچینی زنجبیل زعفران [illegible] انداخته
و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود و سبب آن بود که دل و دماغ
باهم مقاومت کنند پس آن وقت که رطوبات از دماغ فرو آید
مقاومت نماید حرارت دل و جگر و غلبه کند پس در این حال تسکین حرارت

کنند شراب لیمو و عرق گاوزبان و ... کآب لیمو و شراب سیب
هم درین وقت توان داد و باشد که حرارت چنان مستولی گردد که
آب جو باید داد و چون حرارت ساکن گردد باز بمعالجه فالج اشتغال
نمایند **واما استرخا** در عرف حالتیست مثل فالج در عضوی از اعضا
وازین جهة گفته اند که فالج استرخاء نصف بدنست در طول
میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است در عرف لغوی و سبب
استرخا بریدن عصب در عرض می باشد و این علاج پذیر نیست و از ورم
نخاع می باشد نخاع بضم و فتح مغز مهره پشت که از احلام مغز میگویند
علامتش درد و تمدد و تب علاجش فصد کردن و در ابتدا صندل و فوفل
و کشنیز تر و سنگنکو و بول اخرفه و بید مجموع و یا بعضی بگلاب طلا کنند
و در تن بد کوفت آرد جو و خبازی و در انتهاء کوفت گل خطمی بابونه
و بر فصد جراحت نمایند تا علیجون محقق نشود و آن سقط
و ضربه می باشد و اگر حادث شود بعد از آن دفعة قابل علاج نباشد
زیرا که دلیل بود بر پاره شدن عصب و اگر بعد از دو سه روز عارض
شود دلیل بود ورم عصب و ریختن ماده بران باشد تنقیه کنند
و داروهای محلل معتدل بر موضع ضربه نهند چنانکه در فصل اول
از باب سیزدهم بیاید و آن از سوء مزاج بارد و رطوبی باشد علامتش
آنکه بتدریج حادث گردد و علامت دیگر نباشد علاجش تعدیل
و گاه باشد که فالج عارض گردد از جهة ماده که بعضی اعصاب سپل کرد

استرخا

تبدیل

دفع کند

دفع کند و بیشتر این در قولنج واقع شود و علاج این مناسب آنکه بما
روغنها اکتند که گرم نباشد بسیار به تقویت عضو کنند و ماده را
از آن منع کنند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل و روغن قسط برابر هم
جمع کرده بمالند می شاید و میباید دانست که عموم و خصوص میان فالج
و استرخا بحسب لغة عرب است و نزد اکثر معظم اطبا هر دو لفظ
مترادف اند و استرخا یک انگشت را فالج می گویند **فصل دهم**
در تشنج تشنج انقباض عضویست و در هم کشیدن از جانبی از انبساط
و کشادن علاج آید از بلغم می باشد علامتش آنکه دفعة حادث
شود با علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم بشرایط و بعد از تنقیه روغن
فرفیون بمالند **و** آن از خشکی می باشد علامتش تقدم اسباب خشکی
آید مثل تبهای قوی تیز و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار
و این را تشنج یابس گویند مندفع نگردد مگر در کودکان و جوانان
نادرا علاجش انواع مرطبات از غذا و شربت و طلاها بکار داشتن
و آن از ورم عصب می باشد علاجش علاج اماس بود چنانچه در باب
دوازدهم بیاید و از چیزهای گزنده می باشد مثل آنکه جراحتی بود
بر عصب با خلطی تیز یا کیفیتی زهرناک چنانچه کسی را کژدم بر عصب
بگزد دوا زین قبیل بود تشنج کسی که خلط زنجاری قی کند و تشنجی که
از دیدن عارض شود مناسب هر یک معالجه کنند **فصل یازدهم** در
خدر و گران شدن تشنج عصب بود که از هر دو جانب حس عضو کاست نماید

تشنج

خدر

و میل جانبی نکند و او ضد تشنج اصطلاحی بود و مشارکت دیده بسبب
و کفاذ بعضی اطلاق میکنند بر تشنجی که استرخا از عضلات چیز کرده
کند با بجانب بیش کشد یا پس یا بهر دو و بعضی بر مطلق تمدد اطلاق
کرده اند و بعضی مخصوص کرده اند باینکه سببش موذی متحرک بود
که داخل یا خارج در یکجانب باشد یا در دو و علامات و معالجات آنچه
در تشنج مذکور شد **فصل دوازدهم** در رعشه در این مرض حرکات
ارادی با حرکات غیر ارادی مختلط گردد و صعب تر آنکه در جانب — یا ثبات ارادی
از سوء مزاج سرد مادی یا غیر مادی می باشد علامتش [illegible]
بادیان و انیسون [illegible] آب نخود و کاجیره یا گنجشک و کبوتر
با گوشت آهو و دارچینی و فلفل و زعفران انداخته و اگر مادی
بود تنقیه بلغم کند و از خشکی عصب یا چیزی موذی می باشد
علاجش آنچه در تشنج گذشت و از ادمان خمر می باشد علاجش ترک آن
فصل سیزدهم در لقوه و آن مرضی است که روی یک جانب
فرو کشیده شود و بجانب دیگر میل کند و سبب آن می شاید که
تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده یا استرخای جانب دیگر
[illegible] که تشنج آن جانب باشد که از و میل کرده علاج آن
از تنقیه و دادن ماء الاصول [illegible] والمسك وامثال اینها چاره
است آنچه رطوبی بود چه آنچه یبسی بود مطلقا جائز نیست و در
ایام بحران [illegible] آب نخود و کاجیره و ماء العسل اقتصار نماید و غرغره

و مضوغات

و مضوغات آنانیز [illegible] ظاهر در تنقیه حاضر است اما [illegible] تنقیه
بکار دارند **فصل چهاردهم** در اختلاج اختلاج حرکتی بود عضوی
باشد از بدن بخلاف عادت و در عرف گویند فلان عضو می [illegible]
علاجش سبوس و نمک گرم بر آنجا نهند و از چیزهای غلیظ و
میوها خیر بینه و جبرات پرهیز نمایند و اگر این حال کسی را
واقع شده باشد و بعد از آن دایم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه
بلغم کند با ایارج مقوی بغایت [illegible] **فصل پانزدهم در زکام و نزله** — زکام و نزله
فرود آمدن فضلها مخاطی را از دماغ بجانب بینی زکام گویند
و بر جانب حلق نزله گویند و بعضی از طبیبان این فرق نکرده اند
اگر گرمی می باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی
و سرخی چشم و تقدم مسخنات دماغ چون در آفتاب مقام
داشتن و خوردن چیزهای گرم و امثال این و گاه بود که با خارش
جمیع بدن باشد علاجش استفراغ بدن اگر ممتلی بود بفصد
و اسهال و شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و آب جو و ماش و
اسفاناخ دادن و از سردی می باشد علامتش گرانی سر و کندی
حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم کند و تقدم
اسباب خارجی اگر از آن بود مثل آب و هوای سرد که بدماغ رسد
علاجش اگر امتلاء بدن بود و غلبه خلطی بعلامات آن معلوم گردد
تنقیه کند اگر از سوء مزاج ساده بود بنطولات و کمادات و مشمومات

اختلاج

بابی

اکتفا نمایند باید دانست که حمام در اول زکام سخت مضر است
و در آخرش مفید و در زکام گرم در اول و آخر نافع باشد لیکن حمام
هر یک مناسب آن باید و نزله گرم را شراب خشخاش و سرد را به
بربو شعثا منع کند اگر بسینه میریزد اگر نزله شور بود یا تیز یا حریف
مثل آن دنبال که خون سر است سیاه دانه بریان کرده در
سرکه یکشبانروز آغشته بوی کردن ماده را بجانب بینی کشد
و اگر بینی گرفته باشد چنانکه نفس از دهن بیاید نفوذ الحال بگشاید

باب دوم

در امراض چشم مشتمل بر پانزده فصل

فصل اول در رمد و رمد ورم ملتحمه را گویند بدانکه چشم مرکب از هفت
پرده است و سه آب برین ترتیب که عنبیه نیز بتطمس آورده
کرده او بر کار تعالی بصنع خویش حیثیت بیضه بوده و سه آب
صلبیه مشیمیه و شبکیه زجاجی و رطوبت جلیدیه عنکبوتیه بیضیه عنبیه و قرنیه و ملتحمه
رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و باقی رطوبات طبقات و
خوادم و معدات وی اند ورم ملتحمه از خون می باشد علامتش
سرخی و بزرگی و آماس و پری رگها و بسیاری و سخ علاجش
فصد قیفال از جانب درد مند و اگر هر دو چشم بود از هر دو طرف
و حجامت و تلیین طبیعت بشراب عناب و آلو و بنفشه و شیاف
ابیض بسپید تخم مرغ سوده با شیر دختران در چشم چکانیدن
یا بر پشت چشم مالند و صندل و کشنیز تر و برگ عنب الثعلب

نزله

علاج

امراض العین رمد

و خرفه مجموع یا بعضی بر پیشانی و پشت چشم ضماد کنند غذا
و ماش مقشر بشیره بادام یا روغن گاو تازه یا دنبه بره و اسفاناخ
بتره هندی و قند چاشنی داده و برگ خرفه یا کدوی تر و شیر
و سهلدا اگر خواهند ببد بنه یا روغن گاو تازه اندا و تمر
هندی و قند چاشنی داده تا لخوردنی مناسب است و
تخم مرغ نیمرشت اگر طبیعت قبض بود و آن صفرا میباشد علامتش
آماس و سرخی و وسخ کمتر بود و درد و سوزش و تیر زدن بیشتر
علاجش اسهال بطبوخ هلیله و ضماد بلعاب دانه به و اسبغول
و شیر دختران و آنچه در دموی گذشت و آن بلغمی باشد علامتش
بزرگی آماس و بسیار آب ریختن و اندکی درد و سرخی و گرانی و وسخ
بسیار علاجش شیاف برود پوما بلعاب حلبه شسته و تخم کتان
و کل خطمی چکانیدن و ضماد کردن بصبر و حضض و مرمکی و زعفران
طلا کردن غذا نخود آب بشره و کلجوش باد بند و شرحه بوپان زعفران
جلاب از بادیه عبو سه ده درم صعتی سه درم بادیان در درم
بیخ سوس یکدرم بنفشه سه درم گلقند آفتابی ده درم سانده
این مجموع یکشربت بود ما گلقند نبود قند ده درم و گل سرخ دو درم
اضافت کنند و اسهال بحب صبر و ایارج و آن سوداوی باشد
علامتش گرانی سر و خشکی و تیرگی رنگ و پلک بهم گرفتن و تیر
زدن و اندک سرخی ملتحمه و گاه بود که ملتحمه سرخ نبود و لیکن پلک البته

سرخ بود و بیشتر این نوع رمد با صداع بود علاجش شیاف ابیض با
بلعاب خطمی کم بیشر دختران کوفته باشند چکانیدن در ابتدا و در آخر
شیاف دینار کون کشند غذا ماش و نخود و دو بنر بود بازعفران
کاو تازه و اسفاناخ و ترپیلا از دیند و شرحه ساختن و مسکه
بانان خوردن و جلاب از کاوزبان و عناب و سپستان و تمر هندی
و بنفشه و بادرنجویه سازند و بمطبوخ افتیمون تنقیه کنند و
از باد غلیظ می باشد علامتش تمدد و کرانی و وجع و سیلان رطوبت
و گاه بود که بسبب تمدد سرخ شود علاجش کمادات و نطولها
از مثل بابونه و شبت و صعتر و اکلیل و فودنج و سداب و صاحب مطلق
رمد باید که از دود و غبار و سرما و گرما و دود و شنی و سفیدیها
و دیگر چیز بسیار نگاه کردن پرهیز که نظر از آن بکردانند تعالی
احتراز نمایند مگر اگر او عینه منی ممتلی بود واستفراغ از اعلی
بوده باشد و از گرسنگی مفرط و امتلاء خصوصا در عشا و از خرها
بخار ناک مثل سیر و پیاز و کرنب و شوربها و ترشیها اگر بسیار
ترش باشد و بیدار ماندن و خواب مفرط **فصل دوم** در طرفه نقطه باشد سرخ
بر سفیدی چشم بسبب کشاده شدن رگی از رگهای ملتحمه بسبب
یا ضربه ظاهر شود یا حرکتی عنیف مثل قی و غیره قوی علاجش در کبوتر
یا فاخته خاصه از رخون که از زیر پر چون برکنند بر وی ریزند
گلاب و منی یا از خم کشند و مصر آب اکلیل الملک یا لعاب حلبه شسته

طرفه

سبل

در چکانند **فصل سیوم** در سبل سبل غشاوه ایست که بر سطح ملتحمه
متولد شود از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد در غشاء قرنیه
در هم بافته کردد علاجش فصد کردن و مسهل و شیاف احمر لین
و احمر حاد و دیناد کون کشیدن و اگر غلیظ و دیرینه بود بر باید کشید
فصل چهارم در جرب و جرب آنست که چشم درشت و سرخ
گردد و با خارش و آب ریختن بود یا جوشش کند اجزاء خورده
سرها از سفید بود و پوستی تنک از آن باز میشود یا اجزاء صلب
انجیر بود علاجش فصد کردن و بقرص بنفشه تنقیه کردن و شیاف
احمر لین و شیاف سماق در کشیدن در نوع اخر شیاف احمر **فصل**
پنجم در غرب غرب در گوشه چشم از جانب بینی ریشی بود که ناصور
گردد و هر گاه که دست بر پلک زیرین نهند چرک بیرون آید و هر گاه
فصد اکحل و خون غالب بود و استعمال بقرص بنفشه و شیاف غرب
و اخر ابکار دارند و اجرا ایست صبر کندر انزروت دم الاخوین
سر مه مثقال شب کلنا از هر یک یک درم زنگار ربع یک درم شافه ساخته
باب سوده در چکانند بعد از آن که از چرک پاک کرده باشند و بر
مداومت نمایند اگر این تدبیر کفایت نبود داغ باید کرد **فصل ششم**
در نزول آب اب رطوبتی غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت
بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و مانع دیدن گردد بسبب منع نفوذ
اشباح بیصر یا خروج نور باصرات بر اختلاف مذهبین و هر گاه

اندرون پلک

ولحاء حمه

غرب

الماء نزول

هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی سیاه بینند و اول
آب بود و سبب نمودن این اشیا وقوف چیزی غریب غیر شفاف
بود میان جلیدیه و مبصرات لیکن این خیالات از بخار معده نیز
میباشد علامتش آنست که در هر دو چشم بود و دایم نباشد
و بعقب امتلاء معده زیاده شود و وقتی که سبکی کم گردد و علاج
ابتداء آب که دیدن را تمام منع نکرده باشد تنقیه بود با ایارج
بعد از آن غرغره کردن بس باسلیقون و شیاف مرارات کشیدن
و از شوربا ها و میوه ها و خمیرینه و لبنیات پرهیز نماید و قلیه
و کباب و مطجنه و نان خشک خوردن و بر تشنگی صبر کردن
غایت نافع است و اگر مستحکم شود و منع دیدن کند بتمام
قدح باید کرد و اگر سده در عصب مجوف بود پرهیز و تنقیه و استعمال منجحات
تیره بود و قدح را در این فایده نبود و آبی که قابل قدح بود سفید
بقیق صافی باشد و اگر علیل روشنی چراغ و آفتاب احساس کند
و آنچه قابل قدح نیست غمامی و زیبقی و جصی و سماوی و منتشر
که منبسط [illegible] باشد هر دو را بتدبیر قابل قدح کردن
ممکنست و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد بر خیالات مگس
خوف از نزول آب باید داشت **فصل هفتم** در عشا شبکوری یعنی عشا
از غلظت روح باصره بود علاجش تنقیه با ایارج و حاذق است
بسا آبی که از جگر بز که کارد در گشته بر دوی آتش [illegible]

فصل هشتم در جهر [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] کشند در چشم و دسانید جهر
یعنی روز کوری [illegible] از دقت و قلت روح باصره بود علاجش تغلیظ روح
خون بود بمثل شراب عناب و هریسه و گوشت گاو **فصل نهم**
در دمعه یعنی آب بیرون آمدن چشم پیوسته و سیلان علاجش اگر از دمعه
امتلاء بود تنقیه کند و سرمه و توتیا با هم ضم کند پیوسته می کشند
و از میوه ها و شوربا پرهیز نماید و شفا در باب علیل اشک
فصل دهم در بیاض سفیدی که بر ظاهر قرنیه پیدا شود و اگر بیاض
بعد از قرحه بود تمام زایل نشود و اگر بعد از دمل یا صداع تنقیه
عارض شود بعد از زوال سبب اکتحال بجرم صبر و جرم کبیر
خرم مثل کند **فصل یازدهم** در شعر زاید یعنی موی افزون بر موی شعر زاید
عفن حادث گردد علاجش تنقیه کردن و کندن موی [illegible]
طلا کردن یا کندن یک یک را و داغ کردن یا بسوزن [illegible]
بجانب پریدن یا آتش [illegible] کردن چنانچه کحالان دانند و کنند **فصل** یا قشیر
دوازدهم در ظفره ناخنه جرمیست عصبی که از گوشه چشم بر ظفره
آید علاج و تدبیرش مثل سبل کنند **فصل سیزدهم** در قمل شپش قمل
[illegible] علاجش تنقیه کردن با ایارج و غرغره کردن
و [illegible] و آب [illegible] در چشم [illegible] شود و آب [illegible]
شستن **فصل چهاردهم** در سلاق سلاق آنست که پلک چشم سلاق
غلیظ شود و موی [illegible] ریزد اگر ابتدا [illegible]

در کلاب آغشته صاف کنند و بکشند و از برگ شوفند و کاشنی و دهن گل
ضماد نهند یا سپیده بیضه مرغ و روغن گل و اگر چو نیره و غلیظ بود فصد [illegible]
بکنند و بعد از آن مطبوخ هلیله دهند و سر بخار آب گرم که در آن [illegible] و شیاف
احمر لین و ابیض کشیدن و ضماد بعدس مقشر و تخم انار و اسفناخ کنند

فصل پانزدهم در قرحه و ریش چشم اگر در جانب راست بود حجامت کنند
و اگر چپ بود بر راست اگر چرک داشته باشد بآب عسل و شیر دختران
بشویند و شیاف کندر میکشند امراض چشم بسیار است آنچه ذکر شد مشهور است

باب سیوم
در امراض گوش و بینی مشتمل بر [illegible] فصل

فصل اول در درد گوش اگر دردی باشد ماده سردی [illegible] در گوش [illegible] شود
[illegible] باشد با سوء المزاج ساده بود یا مادی و ماده یا خون بود یا صفرا
یا بادی که در گوش بود یا آن وجع بر دماغ باشد یا آماسی بود از خون یا از صفرا
اما آنچه از سردی بود هم بر آن طریق یا سوء المزاج ساده بود یا مادی و ماده بلغم بود
یا سودا و علامت سوء المزاج ساده و مادی و تدبیرات آن در صداع گذشت
و احوال بعضی تر هر چه از آن خواهد آمد و علامات باد گرم و سرد مثل [illegible]
و امتیاز آن از خراج باشد که باد از موضعی بموضعی رود و در گوش او از
حرکات آن احساس میکند پس آنچه درین موضع باید گفت است
که هر گاه از حرارة باشد شیاف ابیض بشیر دختران سوده و نیم گرم
قطره در گوش چکانند یا افیون بشیر دختران و در دهن بعد از آن تبرید بعاب
سبوس و دانه [illegible] گرم بچکانند و طلاها کنند چون [illegible] و [illegible]

امراض گوش
[illegible]
و آنچه احتیاج
یا بادی سرد که در گوش گرفته باشد
یا از صفرا یا سودا [illegible]
[illegible] یا سودا

و مر [illegible] و اشال [illegible] بر گوش و حوالی آن از سر و روی در سوء المزاج
در همه وقت و هر روز [illegible] ابتدا بکار دیونه هر کاه که از رطوبت باشد روغن
بادام تلخ و روغن شبت و روغن توت و [illegible] اگر در آن [illegible] حل کنند
اقوی باشد نیم گرم بچکانند و سر بخار آب گرم و شلغم داده [illegible]
بر روغن گرم حمام نهند و ضماد از بابونه و اکلیل و [illegible] و شبت و [illegible]
و اشال این نهند آنچه از جراحت علامت آن خروج [illegible] و تنقیه بود
و اگر قوی باشد [illegible] با روغن گل در گوش [illegible] بچکانند و اگر [illegible]
[illegible] یا اسلیقون کنند و بر [illegible] جهت تسکین درد نیم مثقال [illegible]
و اما کرم علامت آن [illegible] و احساس حرکت آن و احیانا بر [illegible]
علاجش آب [illegible] بچکانند یا صبر با سرکه [illegible]
یا فتیله [illegible] که سوده آلوده کنند و در گوش نهند [illegible]
کرم بود [illegible] یا بر [illegible] یا گوش را [illegible] و
بباید دانست که هر چه در گوش تقطیر کنند باید که نیم گرم بود خواه
در مرض گرم خواه در مرض سرد **فصل دوم** در آواز گوش [illegible]
بادهای غلیظ که از فضله که در سر بود حادث شود می باشد علامتش
[illegible] بود [illegible] در گوش [illegible] تسکین یابد و آن [illegible]
می باشد علامتش گرانی سر و گوش [illegible] بودن و از [illegible]
دماغ بانچه مناسب خلط غالب بود و سر بخار دهند که در وی بابونه و
اکلیل و قیصوم و شبت جوشانیده باشند و اشترغاز [illegible]
شیده باشد

[illegible]

لوله از انکه گوش دارند اسنب بود و روغن بادام تلخ یا روغن بابونه یا
شبت در گوش چکانند و آن اخلاط که در معده میبود و بخار بگوش بر اید
از حال العادت کرده و علامتش آن بود که در سیری و گرسنگی مختلف
کرده و در سر و گوش گرانی نبود با علامات امتلای معده علاجش
تنقیه معده بقی و اسهال و بطریفل مداومت نمایند و اما خشکی
و خلای دماغ میباشد علامتش آنکه در گرسنگی غلبه کند با علامات
خشکی دماغ و حالات گذشته علاجش مرطبات دماغ از اغذیه
و اشربه و روغن کدو و بنفشه و امثال در گوش چکانند و از مجامعت
اعراض نمایند **فصل سیوم** در آمدن جانور بگوش و آب آنچه در باب
گوشت بکار دارند و حیله در آمدن آب بر یک پای که از جانب
آن گوش بود بایستد و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بجهد
تا آب بیرون آید یا ما سوره در گوش نهند و مکند یا چوب باد بان
که خشک بود بگیرند و یکطرف آنرا در گوش نهند و بجنبانند یا چوب
و طرف دیگر را چوب کردانیده مشتعل سازند تا نشف آن آب کند
فصل چهارم در طرش که آنچه مولود بود یا عارض بود از پیری یا
از تشنج عصب مفروش یا بواسطه ضربه یا سقطه قابل علاج نشود
اما آنچه در تنها عارض شود بسبب بسیاری صفرا در دماغ علاجش مسهل
صفرا دهند مثل شیر خشت و تمر هندی و مطبوخ هلیله و
با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن باقی ماند و روغن کرده

طرش

بادام کس

و بوی کردن و کشنیز تر و آنچه از خلط بلغم بود که حرارت دقیقه
میکند پوسته در بینی بسته میشود و خشک میگردد به غرض بنفشه
تنقیه کنند **فصل هفتم** در نتن بینی یعنی بد بوی بینی علاجش
ایارج و حب الصبر تنقیه کنند و بسکنجبین بخردل غرغره کنند و هر صباح
بینی را ببول اشتر بشویند و بخور مکی را با بابونه و جنبلاد بسایند
و بیان استنشاق کنند **فصل هشتم** در عطسه بسیار که از علت
گرمی دماغ باشد از گرمی هوا پرهیز نمایند و از دود و غبار و طلاها
خنک بر پیشانی و سر اندازند و بویهای خنک مثل کشنیز تر و صندل
می بویند **فصل نهم** در ریش بینی آنچه تر بود مرهمی سازند از موم و روغن
و مرداسنگ و سفیداب قلعی و خبث الفضه و اگر بدان ممکن بود
کنند و آنچه خشک بود بروغن بنفشه و مغز ساق گاو و لعاب حلبه
مرهم سازند بمشیة الله والله اعلم

باب چهارم
در امراض دهان و حلق مشتمل بر یازده فصل

فصل اول در جوشیدن دهان بیشتر از خون و صفرا بود علاجش
فصد و اسهال بمطبوخ هلیله و مضمضه کردن بآب سکنجبین
و کشنیز تر و اندکی سرکه و آب سماق و آب شاه توت و تخم خرفه
طباشیر و سماق و گل سرخ و آرد جو و عدس مجموع را بآب بنوم کوفته
در دهن کنند **فصل دوم** در گندگی بوی دهن که از حرارت معده
میباشد علامتش کم شدن بوقت تناول طعام و شستن دهان
علاجش هر صباح آب کشته ذو دالو بدن را خوردن و اکثر های

بوی بینی

عطسه

ریش بینی

سفیداب

جوشیدن دهان

بخر

کرم بو هم کنند و اکر از بلغم عفن که در قعر معده بود می باشد علامتش اکر
بشستن دهان و طعام چرب ... زیاده ساکن کردد علاجش تنقیه
معده و اسهال و قی و زنجبیل پرورده و روغن ... و بوا...
کبر مداومت نمودن و اکر فساد لثه و عمور می باشد بسبب فرود امدن
رطوبات فاسده و عفن از سر بلاد که لثه کوشت بن دندانها
و عمور جمع عمر است یعنی کوشت میان دندانها علامتش اکر
مضمضه کنند بچیزی ترش باشد رطوبات ... بیکو ... هر روز
دمع ... تسکین نماید علاجش تنقیه دماغ بایارج و مضمضه کردن
بسرکه و کلاب که برک مورد در وی جوشیده باشد و حب المسک
در دهن کیرند و اکر از فساد عمور ... آن ... و دام ... خون از این
بود علاجش فصد و اسهال ... و مضمضه بکلاب و آب برک
مورد و کل سرخ و سماق ... شیر ... کردن و اکر دندان کرم خورده
و سیاه شده می باشد و اکر بشستن و پاک داشتن دندان
خوش ... در دهان ... ساکن نکردد دندان را بکشند فصل
سیوم در شکافتن زبان از حرارت و خشکی دماغ می باشد و اکر
سبب ... خرد ... بکرید و حیا ... در
... بسیار ... بجای ... آید ... و
از اخلاط کرده بود می باشد ... که ...
کرم و خشک ... بچیزی که تعدیل دماغ و معده کند
مداومت نماید فصل چهارم در اماس زبان از خون می باشد

علاجش

رد عمر کرفتن

شکافتن زبان

اماس زبان

علامتش سرخی زبان و درد یابند و باقی علامتها غلبه خون علاجش فصد
کردن و طبیعت را نرم داشتن و غرغره و مضمضه باب بکشنیز
کاشنی و خرفه و کاهو و اب شاه توت و اکر از صفرا می باشد علامتش
زردی و سوزش و شدت درد ... کاه بود که زبان با وجود ... جوشش کند
علاجش انچه کذشت الا فصد و اکر از بلغم می باشد علامتش سپیدی
اماس و بسیاری آمدن لعاب زیادت از نوع دموی
علاجش حقنه کردن که دهان تر ... حنظل بود و غرغره
و مضمضه بصعتر و عسل و اکر از سودا می باشد علامتش سیاهی
و خشکی و درشتی زبان علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مضمضه
با اب عنب و لعاب خطمی و روغن بنفشه مجموع فصل پنجم در اماس لبها
علامت خلط که غالب بود استفراغ ان کنند و غذا مناسب ان
دهند و اکر خون و صفرا بود ضماد بکشنیز تر و ... سبوس
کنند و اکر بلغمی و سوداوی بود به بابونه و اکلیل و کل خطمی و کتان
و کتوجه فصل ششم در درد دندان اکر علامت حرارت ظاهر
باشد باب سرد تسکین یابد فصد و حجامت کنند و مطبوخ
هلیله دهند و سکنکبین و بذر البنج و پوست خشخاش در اب
جوشانند و صاف کرده سرکه و کلاب و روغن کل با ان ضم
کرده مضمضه کنند و اکر تسکین نیابد قدری افیون بر موضع
درد نهند و قدری موم بر بالای ان نهند و اکر علامت سردی

آماس لبها

درد دندان

ظاهر بود عاقرقرحا در دهن گیرند و فوتنج و صعتر و عاقرقرحا و بنج
در آب بجوشانند و صاف کرده آن را [illegible] مضمضه کنند و بوی شفا خواهد بود
و در درد دندان گرفتن هم مناسب است بباید دانست که هرگاه گوشت
بیخ دندان که آن را لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن [illegible]
دائم قابل ماده میگردد و از آن خون بیرون می آید و کندن دندان
درین صورت مضر است و اگر لثه قوی بود و آماس نداشته باشد و
درد در دندانی بود و سوراخ و ریختگی در وی پیدا شد
برکندن مفید است و اگر درد در عمود بود گاهی بکندن دندان
تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیابد و گاه باشد که سبب درد
دندان دود یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند باشد علاجش
تخم کندنا و تخم پیاز و تخم البنج کوفته با پیه بز جمع کنند و بر آتش نهاده
دهن بیخار و دخان آن دارند و اگر خواهند که دندان را بکنند
[illegible] بدندان رسانند [illegible] عاقرقرحا یکماه در سرکه بگذارند
اندازند تا مثل خمیر کرده و بر دندان نهند و دندانهای دیگر را
نگاه دارند **فصل هفتم** در کندی دندان از خوردن ترشی و جز آن
و برگ [illegible] خاییدن مایل شود و موم با مغز بادام [illegible] همین
عمل کند و صعتر و پودینه کوهی و [illegible] مالیدن یا [illegible]
و مضمضه کردن بشیر تازه و گرم و گاه بود که از خوردن
چیزهای سرد دندان را حالتی پیدا آید که هرگاه که چیزی سرد

کندی دندان

[illegible] درد کنند علاجش دندان [illegible] تخم [illegible] کرم
[illegible] چند نوبت و باید که چنان گرم باشد که اندکی [illegible] آن آب
از چشم بیرون آید **فصل هشتم** در درد دندان بر هم کشیدن [illegible]
[illegible] و روغن قسط [illegible] مالند و [illegible] و قیصوم [illegible]
کنند **فصل نهم** در آماس لثه آماس گوشت بن دندان [illegible]
می باشد بعلامات بشناسند اگر دموی بود فصد کنند و اگر
صفراوی بود مطبوخ هلیله دهند و مضمضه [illegible]
و برگ [illegible] و برگ سپید و برگ کاسنی کنند هر کدام که باشد و از
برودت و رطوبت می باشد علاجش [illegible] و سردی
که بزبان محسوس شود علاجش مضمضه بعسل و لعاب حلبه [illegible]
گوسفند [illegible] **فصل دهم** در خون آمدن از بیخ دندان
علاجش اگر غلبه خون بود فصد کنند و اگر حدوث خون بود از آن
[illegible] تمام کردن [illegible] کنند [illegible]
مثل شراب عناب و [illegible] و آب غوره [illegible]
[illegible] شب [illegible] دندان [illegible]
[illegible] و سماق و گل سرخ و پوست انار ترش و شاخ گوزن سوخته
کوفته و بیخته باشند **فصل یازدهم** در جنبیدن دندان اگر از [illegible]
بود قابل علاج نیست و اگر از طول مرض بود یا از کثرت [illegible]
[illegible] گوشت لثه را آفتی یا نقصانی رسیده باشد علاجش [illegible]

خون آمدن از بیخ دندان

حرکت دندان

وسمن با بیخ خربزه چون کوشت بی غاله دیده و مرغ فربه و سنون قابض
بکار داشتن و ناشتا [illegible] بسبب رطوبت می باشد علامتش آب از دهن
رفتن و احساس [illegible] باشد [illegible] در وقت سخن کفتن علاجش
تولد سردی منع کردن و بیرون سنون ساختن [illegible] مصطکی
سنون کل سرخ کلنار سنبل جوز السرو مجموع [illegible] بکوبند کوفته بر
دندان بپوشند [illegible] از نقصان کوشت بن دندان می باشد علاجش
فصد و حجامت [illegible] و از این ادویه سنون ساختن کند
کرسنه [illegible] دم الاخوین ابرسا و [illegible] سقط [illegible]
علاجش استعمال سنون بارد قابض که در اول مذکور شد فصل
دوازدهم در درد ملازه و استرخاء آن درد کوچک که بعربی لهات
کویند از خون می باشد علامتش سرخی و آماس و حرارت در کلو و
باقی علامات خون با نزله در حلق زیرا که جنس ملازه [illegible] است
علاجش فصد و غرغره سماق و کلاب و سرکه و از صفرا می باشد
[illegible] مثل سوزش [illegible] و بسیاری حرارت و خشکی
دهن و درد زیاده [illegible] علاجش [illegible] شیر خشت و آلو
تمر هندی و غرغره [illegible] و از بلغم می باشد علامتش نرمی
اماس و سفیدی رنک آن و درد نهایت [illegible] علاجش غرغره
کلاب و سکنجبین [illegible] از سودا [illegible] علامتش [illegible]
اماس و سیاهی رنکش علاجش مطبوخ افتیمون دادن و غرغره کردن

درد ملازه

و برشیاه توت [illegible]

مصوو

سبستان و خطمی و کتان و انجیر و تخم خطمی در آب جوشانیدن و صاف ساخته
انکبین و کلاب اضافه کرده [illegible] می باشد که ملازه فرو می آید و آن [illegible]
حرارت و رطوبت می باشد و آنرا استرخاء لهات کویند علاجش
انچه کذشت در درد از خون و از سردی [illegible] می باشد علاج انچه [illegible]
مذکور شد [illegible] و شبت و آس [illegible]
انجا که کودکان را نرم می باشد [illegible]
[illegible] باشد و [illegible]
اما از خطر خالی نبود فصل سیزدهم در خناق خناق آزار [illegible] نوع
[illegible] آن و سبب آن اماس [illegible]
کودکان [illegible] خناق مطلق کویند [illegible]
اماس از خون می باشد علامتش سرخی [illegible]
[illegible] غلبه خون [illegible] علاجش فصد [illegible]
ساق [illegible] غرغره [illegible] کلاب [illegible]
کشیدن [illegible]
[illegible] و از صفرا می باشد علاجش [illegible]
کرد و از شیر خشت و عناب و آلو و تمر هندی و بنفشه [illegible]
غرغره چنانکه کذشت و حقنه [illegible] دادن و امثال آن و از بلغم
علامتش [illegible] چشم و سفیدی رنک و بسیار [illegible] لعاب
از دهن [illegible] باشد که [illegible]

خناق

علاجش حقنهٔ تیز که در وی شحم حنظل و تربد بود و غرغره بایارج و سکنجبین عسلی یا عسل با آب ترب و سپندان یا به حبه و طبیخ انجیر [illegible] اگر
نباشد و علامتش سرخی ورم و ترکی و بسیاری مایل بودن زبان بیرون و
خشکی و ترشی دهن و تمدد موضع ورم علاجش فصد باسلیق و
حقنه متوسط میان حاده و لینه و غرغره بانچه در بلغمی گذشت و گاه
سبب خناق ورم عضلات اندرون حلق می باشد یا بیرون رفتن مهرهای
گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطه ماده یا بادی
غلیظ که در میان مهرها در آید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد
این را خناق کلبی گویند و این از خناق مطلق [illegible] بود و علامتش
که بیمار قادر نبود بر آنکه سر بر دارد یا بجنباند از جهات التفات کند
و بگشادن دهن البته قادر نبود و این وقتی بود که از بیرون
رفتن مهره بود از جای خود اما اگر از ورم عضلات بود گاه باشد
که دهن کشاده تواند کردن و زبان بیرون کند علاجش فصد و حقنه
متوسط و آنچه گذشت و در ردّ مهره بموضعش بقاعده [illegible]
رد از این اجزا ضمادی از [illegible] و [illegible] اقاقیا و صبر [illegible]

فصل چهاردهم در ذبحه و در حلق فرو رفتن طعام [illegible] و ورم گرم باشد
که در عضلات از هر دو جانب حلقوم از عضلاتی که فرو بردن
طعام و آب بدیشان می باشد و عضله که بر دهن مری و حلقوم و آنکه
مری نهاده شده علامتش آنکه قادر نبود بر چیزی فرو بردن

ذبحه

واکر هم

و اگر جهد نماید از بینی بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشمها مثل
بیرون کرده بود و بلند شده و آب از دهان سیلان میکند
و گاه بود که سرخی ورم ملال از گوش تا گوش در پیش حلقوم بود کودکان
طوقی ببینند و آید و این را ذبحه از آنچه گویند علاجش فصد قیفال کنند
اما چون اندک بدارند تا قوت باقی ماند پس حقنه نرم طبیعت را نرم
کرده اند و رب شاه توت و آب [illegible] غرغره نمایند و اگر قوت بود دیگر
باره فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا سر [illegible] ماده کنند **اما خناق**
رفتن زالو اگر بتوان دید با آلتی بگیرند و باهستگی [illegible] بیرون اندازند و
اگر دور بود در سرکه و نمک و سپندان غرغره کنند یا [illegible] بخورند تا سفید
و اگر تشنگی بسیار برند و در حمام روند و تکیه کنند و در پیش دهن
قدری خربزه یا یخ بالوش بنهند بدان میل کنند بیرون آید **فصل پانزدهم**
در کوفتگی آواز بعربی بحة الصوت گویند از فریاد زدن تولد می باشد
و قصبه شش علامتش احساس بدرشتی و سوزش و دغدغه در موضع
علاجش منع تولد از شراب خشخاش و در غرغره که منع تولد کند شراب
خشخاش و عناب و عدس و کتان و گل سرخ بجوشانند و بپالایند
و بدان غرغره کنند و باید که خنک باشد **و** از سوء مزاج حار [illegible]
حنجره و اکثر این در تبها باشد و نشان آن [illegible] گرم و تشنگی با فراط
در هوای گرم علاجش آب جو و خیار و هندوانه و انار شیرین و شراب
بنفشه و عناب و [illegible] و لعاب بهدانه و اسپغول خوردن

رفتن زالو در حلق

کوفتگی آواز

بحة

یا از سوء مزاج بارد حیجی می باشد و بیشتر حدوث این از خوردن
یخ و برف با افراط بود و متنفس در سرما و هوای خنک بود علاجش
حبی سازند و رو بیده و پوست ترنج کبابه فلفل خردل زعفران
سنبل ترنج بسباسه دارچینی مجموع برابر صمغ عربی ربع مجموع قند برابر
همه و اگر از سوء مزاج رطب می باشد علامتش عدم احساس تشنگی و درد سینه
و تقدم مرطبات علاجش غرغره بآبی که اسطوخودوس و بادیان و صعتر
و ایرسا و بوزیدان در [illegible] جوشانیده باشند و تنجبین عسلی با ساو
خوردن و اگر از ذرد و بسته شود روی و موی منقی و اگر از سوء
مزاج خشک می باشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز خشونت و صفای
آنکه بود با درشتی و درد و بیشتر حدوث این حال از کودکی باشد
و درد باشد علاجش روغن بنفشه تازه که متغیر و تیره نشده
باشد یا روغن کدو یا روغن بادام اندک اندک تجرع کردن و لعاب
اسپغول با دانه به و قند و نبات سفید خورند و شوربا می خورند
فربه و آب جو و گوشت بزغاله و بره و اسفاناج و از سخن بلند و آواز
بسیار کشیدن می باشد با سطر خشونت یا ورم و الم جوف و قصبه
علاجش حمام که معتدل الهوا و الماء باشد و تحلیب شود و زرده
تخم مرغ نیمرشت کم خوردن و شوربا با حلیم گندم و با آب بادام و اسفناج و مغز
بادام و شراب بنفشه و قند و نبات سفید با تخم ریحان و سبوس اسپغول
قند با ترنجبین با روغن بادام ❁

سپستان

باب پنجم در امراض صدر و ریه و قلب
مشتمل بر [illegible] فصل **اول** در تنگی نفس از بلغم غلیظ می باشد
علامتش خرخره در سینه و برآمدن بلغم و تنگی نفس بوقت حرکت
و اگر سرفه و برآمدن بلغم نباشد خوف استسقا بود علاجش نضج
انزروت سه درم و انجیر زرد ده درم و مویز منقی ده درم و صمغ عربی
و بادیان پنج درم و ایرسا دو درم و بیخ سوسن آسمانی دو درم تخم
خطمی پنج درم نبات پانزده درم سازند و قی و اسهال تنقیه کنند
و از حرارت دل می باشد [illegible] علامتش تنگی نفس
و نفس [illegible] تشنگی و سوزش دل علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت
دل [illegible] کاسنی و کاهو [illegible] خورند و شراب صندل و نیلوفر
و طلاها بر دل اندازند از صندل و کشنیز تر [illegible] کاسنی
و از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی می باشد
علامتش [illegible] نفس [illegible] که گویی بسته باشد
[illegible] راست نشستن [illegible] نفس [illegible]
و [illegible] نفس [illegible] علاجش [illegible] و روغن قسط در سینه
مالند و از خشکی [illegible] علامتش [illegible] و سرفه خشک
[illegible] آن از خوردن [illegible] علاجش آب جو و گوشت بزغاله و بره
و مغز کدو [illegible] و قند سفید [illegible] شیرین
و [illegible] **فصل دوم در** [illegible] از ذات الجنب و سل [illegible]

امراض صدر
تنگی نفس

[illegible]

حکو میباشد و عرض ولنجنا تابع این امراض است مذکور خواهد شد اما
انچه بخود مرض است اینجا مذکور شود باید دانست که سرفه خشک
میباشد و تر میباشد اما سرفه خشک انست که با ان چیزی بر نیاید ف
از تنگی و ضیق میباشد که پیوسته از سرفه قوی میباید علاجش اگر کرم [illegible]
در عقب شراب زیاده کرده در قصبه و حلق خار [illegible] کرد سرفه آید
اگر نبود منع ان اجتهاد تا باید خوف سل باشد علاجش منع ترک [illegible] آب
خشخاش و مغز تخم [illegible] احمر، [illegible] پوست خشخاش [illegible] سکنگبین و [illegible]
و کثیرا و حب السعال و حب السعال که ماده را غلیظ کرده [illegible] جمع
کند ازین اجزا ترتیب کنند خشخاش سه درم [illegible] دو درم تخم کاهو
سه درم تخم خرفه سه درم مغز تخم کدو سه درم مغز تخم خیار [illegible] درم
نشاسته چهار درم کثیرا سه درم صمغ دو درم افیون [illegible]
بجسته بلعاب بهدانه [illegible] و حبها سازند و پیوسته در دهن
میدارند و سرفه [illegible] و چیزهای درشت در [illegible] ف اگر
مزاج گرم و خشک درشتی میباشد علاجش زیادتی سرفه در [illegible]
حرکت و تشنگی و [illegible] حرارت [illegible] لاغری [illegible]
و تسکین [illegible] در هوای خشک و در [illegible] حمام [illegible]
آب جو و [illegible] و اسفناخ و [illegible] و شراب بنفشه و نیلوفر بلعاب
بهدانه و سبوس [illegible] کاسنی و کاوزبان [illegible]
شربت صندل و ابکشنیز و گلاب و [illegible] کدو [illegible] تر

بر سینه

بر سینه ملا کنند ف از سوء مزاج سرد میباشد علاجش ضماد انچه در حرارت
گذشت علاجش عکس [illegible] و [illegible] بر سینه [illegible] آب
و [illegible] ولوبیا و زعفران و دارچینی [illegible] و سینه را [illegible] گرم
در مالیدن و [illegible] قصبه شش [illegible] و این [illegible] السعال
گویند علاجش اگر از [illegible] و چیزی خوردن [illegible]
و از هوای گرم و شراب گرم علاجش فصد کردن و مسهل صفرا دادن
و بوئیدن [illegible] سوء مزاج گرم مداومت نمودن و از درشتی قصبه بسبب دود
و غبار [illegible] میباشد علاجش لعابها و شوربا چرب دادن
[illegible] اما سرفه تر انست که با ان چیزی بر آید ف از امتلاء
از خون و صفرا میباشد علاجش [illegible] و حرارت [illegible] تشنگی
و سرخی [illegible] و از هوا و آب سرد لذت یافتن و بیشتر با این سرفه
چیزی بر نیاید اما چون کاهی [illegible] باید در قسم تر آورده شد
علاجش فصد کردن و انچه در سرفه گرم گذشت [illegible] و اغذیه
و ضماد [illegible] و از اخلاط غلیظ میباشد علاجش [illegible]
چیزهای غلیظ علاجش انچه در تنگی نفس مذکور شد ف باید دانست
که بسیار باشد که در سرفه [illegible] سرفه زیادت کرده [illegible] اگر
شیر [illegible] دهند [illegible] استعمال کرده [illegible]
نیلوفر دهند که [illegible] استعمال کرده ف دیگر
در بعضی اوقات در همه اشخاص و در بعضی اشخاص در همه اوقات [illegible]

افتاد که بیشتری از آن در سرفه که چندی و آن بجان بود که سرفه میان مردم
عموم یافته بود و بیشتری از آن بیکی و چند کس یاد دیدن که هرگاه ایشان را
سرفه عارض شد از آن دو بیشتری که چندی پس اگر امتحان کنی بدادن شی
در بعضی سرفها که صفرا و حرارت غالب بود دو منفعت **فصل سیم** در خون
به سرفه بر آمدن اگر از آنک بود یا بانک سرفه بر آید از حنجره و قصبه ریه بود
علاجش غرغره کردن به قابضات و [illegible] بینی و صمغ [illegible] بسیار [illegible]
میکنند و اگر کم [illegible] و [illegible] زدن [illegible] و اگر سرفه بسیار آید
اگر رنگ سرخ بود از سینه است و اگر تیره رنگ بود از شش است
در همه اقسام این فصد کنند و سرانجام [illegible] و قرص کهربا دهند عنا
برنج و باقلی [illegible] خشخاش و صمغ و اگر تب باشد جز آب جو [illegible]
از میوها آلو و به و سیب مناسب است **فصل چهارم** در ذات الریه ورم
ذات الریه ورم گرم بود در شش از صفرا یا خون یا بلغم شود عرض
علامتش تب حاد تیز و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه
بجانب پشت میکشد و انتفاخ و سرخی روی و چشم و [illegible]
پلک چشم و تشنگی و خشکی زبان و نبض موجی و سبات در بلغمی
و سرخی روی و چشم و حرارت کمتر بود لیکن گرانی و سبات بیشتر بود
علاجش اول فصد باسلیق کنند پس تسکین طبیعت به آب شیرخشت و
ترنجبین و بنفشه و آلو **غذا** آب جو و شراب عناب و بنفشه و نیلوفر
و شراب [illegible] شیرین [illegible] دهند و در وقت غلبه حرارت

خون به سرفه بر آمدن از حلق

و الفرق [illegible] الدم [illegible] الحنجرة [illegible]

ذات الریه

ولیک

خاصه نوعی که کوشکی و [illegible] با [illegible] صفرا و بلغم و صفرا [illegible]
مثل [illegible] علاجش [illegible] و [illegible] اسهال
آوردن [illegible] شراب لیمو [illegible] و [illegible] بهم سرشته
با [illegible] نیم درم [illegible] ده درم [illegible] در صباح
ناشتا [illegible] و اگر [illegible] خشکی میباشد علامتش علامات
حرارت با زیادتی خشکی زبان و [illegible] و خشکی طبیعت و لاغری بدن
علاجش آب جو [illegible] و [illegible] شیرین و [illegible]
و شراب انار [illegible] و اگر سردی ساده میباشد علامتش ضعف
هضم و دیر [illegible] طعام [illegible] و تغیر آن بترشی [illegible] طبیعت
و بسیاری نفخ و [illegible] طعام علاجش جوارشات گرم و اگر سردی
و تری میباشد علامتش کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز
و غثیان و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ در شکم علاجش تنقیه
معده و [illegible] آوردن با آب [illegible] و عسل [illegible] بلغم و [illegible]
[illegible] و جوارشات و [illegible] و اگر سردی و خشکی
با ماده سوداوی میباشد علامتش بسیاری آرزوی طعام و
هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و [illegible] پس از خوردن طعام
و بیرون آمدن سودا [illegible] چنانکه دندان [illegible] شود و [illegible]
علاجش تنقیه معده [illegible] مطبوخ افیتمون و معجون [illegible]
[illegible] و اگر سردی و خشکی بی مادی میباشد

با ماده ٩٠

و این دیر معالجه پذیرد علاجش اشربه و اغذیه گرم و تر و طلاها گرم و تر
بر معده انداختن و از تری ساده می‌باشد علامتش قلت تشنگی و تنفر
از غذا و چیزهای تر و ضرر یافتن از آن و بسیاری آب دهان و سرعت نزول
طعام از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و از سردی ساده میباشد
علامتش ضعف هضم و بطوء نزول طعام از معده و تغیر آن بترشی و نرمی
طبیعت و بادناکی شکم و بسیاری شهوت طعام علاجش جوارشهای حاره و از سردی
و تری ساده می‌باشد علامتش مرکب از علامات سردی و تری میباشد
با سفیدی رنگ و سستی گوشت بدن علاجش چیزهای گرم و خشک فصل
دوم در درد معده از سوء مزاج می‌باشد علاجش تبدیل و از اجتماع اخلاط
ردیه میباشد علاجش تنقیه و از ورم می‌باشد علاجش هم در این باب
بیاید و از بادها میباشد علاجش کمیدها و ریم و سبوس گندم و نمک
و جز آن و جوارش کمونی و امثال آن و از ضعف میباشد علامتش هیج
درد معده از تناول طعام و تسکین نایافتن الا بتمام علاجش تقویت معده
فصل سیوم در فساد شهوت این آنکه خوردن گل و امثال آن بود
سبب این اجتماع اخلاط ردیه است در معده پس طبیعت مایل میباشد
بچیزی که ضد آن باشد و گاه میباشد که آرزوی یک نوع طلب درمان
نباشد بلکه مطلب او خلطیست مشابه و مشاکل خود را و فرق میان
هر دو دانست که اینجا که طلب شاکل است صحت با او محفوظ نیست و آنجا
که طلب ضد است بجای نفع سوء کیا با او محفوظ باشد علاجش تنقیه معده

درد معده

فساد شهوت

خانیده مراه

و اسهال و تسکین آن از زرده مرغ و یابه و شوربا و تمشش استخوان
لحم و قلیهای مرغوب فصل چهارم در هیضه حرکت مواد فاسد غیر
منهضم بود که از بالا و زیر باز کرده و بعنف و شدت و اغذیه و قی و اسهال
دفع کرده و گاه بود که باقی نباشد اما از منش کشتی و غثیان خالی نبود
از تغیر طعام صفراوی میباشد علامتش دفع آن بقی و اسهال علاجش
تسهیل قی باب گرم و تنقیه معده بس انار و بود بینه و شراب لیمو و گلاب
و رب ریباج و امثال آن تسکین دهند و از تغیر طعام ببرودت و بلغمیت
میباشد علامتش بامزه ترشی و بلغم بقی و اسهال بلغمی علاجش
آب گرم دهند که در وی انیسون و زیره و مصطکی جوشیده باشند
و یکبار زیره با عسل جند بعلس باید بس کوارش سفرجلی قابض دهند
و اسباب هیضه سه نوع است یکی خوردن طعام بسیار که از احتمال
معده زیادت بود دوم چیزها لطیف و سریع الهضم بعد از چیزها
کثیف و بطی الهضم خوردن سیوم تباهی گوهر ماکول قدر بعده
شود از پس باید که بیوسته از این اسباب اعراض و اجتناب لازم
دانسته چه گاه بود که این مرض بغایت صعب گردد و نبض ساقط
شود و رنگ مریض مثل رنگ اموات گردد و باشد که تشنج پیدا آید
در دست و پای در آن وقت باید که نشتر زند و معالجه باز نگردد
و صاحب هیضه را هیچ طعام نباید داد فصل پنجم در جوع
کلبی و آن دایمی آرزوی طعام و حرص بر آن اکل و بود چنانکه طبع

هیضه

جوع کلبی

کلاب اید از سوء المزاج سرد فم معده می باشد علامت و علاج ضد کرده شد
و ان بسیار بی رنجش سودا بفم معده می باشد علامتش اندکی شهوت
اب و ترشی چیزها و آروغ ترش و دود غد بسیار فم معده وی
صبری بود و خوردن و کشت ... از علاجش اسهال سودا بعد از فصد
با بلیلق و طعام چرب دادن ○ و اما اشتیاق تمام بدن بغذا میباشد
چنانچه حال ناقهان علاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن کرات با
اندک اندک و انا در حال تیک محتوز باشند و بعد از تحلیل لطیفت
از نوعی که هدا ارند ○ ما اندیدان میباشد و در باب اینه از و باب
شمرده باید **فصل ششم** در جوع بقری کرسنکی اعضا و سیری معده بود
بود اعضا بغایت بغذا محتاج بود و طالب و معده از ان متنفر و
غر راغب از سوء مزاج سرد فم معده که قوت حس و جذب را باطل آید
با نقصان غذا و شدت شهوت اعضا می باشد ○ علامتش ضعف قوة
و لاغری بدن و بطلان شهوت و چون دست بر فم معده نهند بردی
محسوس کرده و اندک کرمی باشد هر ان موضع و در بعضی اوقات غشی عارض
کرده و بسیار بود که مسافر از اکثر با قوی چون نه خاصه اکر در برف
از ان کرسنه بوده باشند و تعلیل قوا کرده این حال عارض کردد علاج
در حال غشی الخ در غشی مذکور شد و معده را بمقویات مثل سنبل
بکل برنج ضماد کنند و چون از غشی بیرون اید نان اندک با کوشت
ترکرده بدهند و اکر اب کوشت بلوطی و کردند قوی تر باشد و بکرند

جوع بقری

کوشت

کوشت کوسفند یکساله و سفیدی از وی جدا کنند و مرغی را کباب
کنند هر دو را یک سنکی نهند و اندکی کلاب بعد چاشنی بر دیک را
بپوشند و بر سر آتش نرم نهند تا آب از کوشت جدا شود و
کوشت هنوز خام بود و کوشت را بفشارند و آبی که بیرون آید
با نخود میفشارند بیرون امده بود هم را یکجا جوش بدهند تا پخته
شود و اندکی نمک در اندازند و ان اخلاط مغشی مثل بلغمی بجاجی میباشد
که بفم معده آید و قوت شهوت را باطل این بی خلاف ان الغم بود
که شهوت کلبی احداث کند زیرا که آن ترش بود و فم معده را بکرد
و شهوت را بجنباند و انیکه سبب غشی کردد بی طعم و غلیظ و تلخ
بود علامتش علامات سوء مزاج بارد مادی علاجش تنقیه معده
و تسخین آن و این قسم از اشکال خالی نبود زیرا که با استفراغ
حاجت بود و کرسنکی اعضا و غشی مانع استفراغ کردد و باد ضعف
وی حر فم معده و حرارت شدید در جمیع بدن میباشد علامتش
علامات سوء مزاج کرم و تشنکی و خشکی طبعت و سقوط قوت و وقوع
غشی در وقت کرسنکی علاجش در حال غشی الخ معلوم است و
بعد از ان غذاهای سرد بالفعل و بالقوة و مقوی فم معده مثل
نان در اب انار و آب سیب و به و شراب زرشک و شراب لیمو
فنانخ ... و مغزه که برنج خشک کرده باشند تر کرده

خالی نبود

مقویات فم معده

فصل هفتم در تشنگی مفرط از حرارت دل و سینه و شش
میباشد علامتش آنکه باستنشاق هوای خنک تسکین یابد علاجش
بوییدن بویهای خنک مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید
و ضمادها و اطلیه سرد بکار داشتن و از حرارت معده می باشد
علامتش علامات حرارت معده تسکین اینش به آب بهتر از هوا علاج
شیره تخم خرفه و سکنجبین و شراب نیلوفر و خیار و هندبا و امثال
آن و غلطات بالروحت با بشوره خلطی با غذا غنی می باشد در معده
و ماهی شور جامع این همه میباشد علامتش آنکه هر چند آب
خورده شود تشنگی زیاده گردد چون صبر کند در آب خوردن
تخصیص در آب اول و چیزهای که خورده مثل عسل و شکر
طرزد تسکین یابد و این را عطش کاذب گویند علاجش تنقیه
کند بقی و اسهال اگر خلطی بود و اگر غذائی بود ترک اغذیه
نماید فصل هشتم در قی و تهوع و غثیان و قی الدم قی
معده بود بدفع چیزی از طریق دهن تشنج یا و حرکه آن چیز
انقلاع و تهوع حرکتی واقع باشد یعنی معده و حرکه متدفع یعنی
آنچیز که معده دفع آن کند و غثیان حالتی باشد معده را
که بآن اقتضای تحریک قی کند و سبب این حالات صفرا
~~[illegible]~~ علامتش تشنگی و حرارت
و خروج صفرا بقی علاجش تنقیه معده بقی و حقنه و تعدیل [illegible]

واغذیه

تشنگی مفرط

قی و تهوع

غثیان

و اغذیه ملایمه خوشبویی و از بلغم و سودا می باشد بعلامات هر یک
معلوم کند علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه شراب با آب [illegible]
دادن و اما قی الدم یعنی برآمدن خون بقی از گشاده شدن
رگی در معده میباشد علاجش فصد باسلیق و جرع آب بزر یا
شراب حب الآس که در اینجا صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین
اضافت کرده باشند و بلوط و خرنوب و جلنار و سماق نیز
موافق است و اما برآمدن خون از جگر یا سپرز بمعده میباشد
علامات آن عضو علاجش استفراغ از جانب دیگر
فصل نهم در فواق حرکه فم معده باشد برای دفع چیزی موذی
از حرارت میباشد چنانچه [illegible] محرقه یا از خوردن چیزهای
که بسیار گرم باشد علاجش [illegible] و اشربه و [illegible] خنک
بکار داشتن و از [illegible] که [illegible] معده شود می باشد
علامتش علامات سردی و میل قلیل بچیزهای گرم و بیران
و مسافران [illegible] بسیار واقع شود علاجش [illegible]
از بیرون و اندرون گرم کند و در این نوع و در نوع دیگر
که بعد ازین ذکر شود حرکات عنیفه و نعره زدن و [illegible]
و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی
نهایت مفید و موثر است و از چیز گزنده و سوزنده فم
معده را می باشد چنانچه از قی زنگاری و خوردن چیزهای تیز

قی الدم

فواق

حادث شود علاجش قی کردن بسکنجبین و آب گرم و شراب لیمو باید
دادن با سکنجبین و از گرانی طعام بسیار غلیظ یا بلغم لزج و غلیظ می باشد
علاجش قی کردن باب گرم و بلغمی یا آب ترب و سکنجبین عسلی و از بادها
غلیظ می باشد علاجش ماء الاصول و گلقند مقوی و مصطکی و انیسون دادن
و پابونه و پودینه بر فم معده طلا کردن و روغن مصطکی و روغن
شبت مالیدن و از ورم جگر میباشد و ذکر آن بیاید و از خشکی
علامتش آنکه در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارت نبود و بعد از استفراغ
و تبهای گرم بسیار عارض گردد علاجش شیر و روغن بادام خوردن
و بر معده مالیدن غذا آب جو و مرغ فربه و کدو و اسفاناج و [illegible]
قند و نبات سفید با آب هندبانه و لعاب بهدانه و اسپغول فصل
دهم در اورام معده اما ورم از خون و صفرا می باشد علامتش تب
حرارت در معده و درد و ظهور ورم و درشتی زیاده و شدت تشنگی
و سقوط اشتها علاجش فصد باسلیق کردن و آب انار ترش و شیرین
دادن و آب جو و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و نیلوفر با آب
کاسنی و سکنجبین زرد و [illegible] ضماد از آرد جو و برگ خرفه و لسان
الحمل و آب به و سیب نهند و بعد از سه روز گل خطمی با ارزن کنند
و چون حرارت تسکین یابد ضماد از بابونه و اکلیل و گل سرخ و گل خطمی
کنند و [illegible] با آب بادیان و آب کرفس حل کرده اند و از بلغم
میباشد علامتش تب آهسته و بسیاری آب دهان [illegible]

و سقوط

شنبر

ورم معده

دهان و سقوط شهوت طعام و باد کردن معده و اگر صلابتی در ورم پیدا
آید سپیکی در دهن و زبان و تهیج علاجش ماء الاصول با آب گرم دادن
و غذا نخود آب و ماش مقشر [illegible] ساخته و [illegible] کرده اما جرم
ندهند و با آب آن اقتصار نمایند و روغن گل و اندک سرکه بهم کرده
مالند و بعد از چند روز سعد و سنبل و [illegible] حب الغار [illegible]
گلاب سرشته ضماد کنند و اگر تحلیل نیابد و رفع استفراغ نمایند [illegible]
قلوس خیار شنبر [illegible] درم در آب گرم حل کرده و صاف ساخته با [illegible]
سه درم و آب کرفس و گلقند آفتابی ده درم چند صباح دهند و اگر
سودا پیدا شد علامتش صلابت و سختی ورم با [illegible] فاسد و [illegible]
و در کو افتادن چشم و خشکی بدن علاجش ماء الاصول و روغن بادام
و قلوس خیار شنبر با آب بادیان و آب کرفس دادن و ضماد از حلبه و کتان
و بابونه و گل خطمی سازند و اگر تحلیل نیابد ایارج [illegible] افتیمون و
غاریقون دهند و ضماد از [illegible] و [illegible] و تخم [illegible] و سنبل و
سعد کنند فصل یازدهم در اورام کبد ورم جگر از خون میباشد
علامتش تب و تشنگی و گرانی و درد و سوزش در موضع جگر و سقوط
شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی و [illegible] خشک و [illegible]
اگر ورم بزرگ بود و معده را از [illegible] و [illegible] رسد اگر ورم در جانب
مقعر بود یا از علامات [illegible] و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت طعام
بیشتر بود و اگر در جانب محدب بود سرفه و تنگی نفس و کمی بول

اورام کبد

و روی کشیدگی چیز کردن به پهلو علاجش فصد باسلیق و شراب ابان
ملین با ابرین و آب کاسنی و سکنجبین زند و سکنجبین قند غذا آب
جو ضماد از آرد جو و بنفشه و برگ خرفه و لسان الحمل و گل سرخ و صندل
و بعد آن سه روز ضماد از آرد جو و بنفشه و گل خطمی و گل سرخ ...
و بعد از ... معتدل کرده حرارت تسکین یافته
باشد بابونه اضافت نمایند و بعد از آن بنفشه و گل خطمی و بابونه
و گل سرخ اقتصار نمایند و میان ذات الجنب و ورم جگر التباس
می شود جهت تحقیق از مریض باید گوید که نفس باز پس کشد که جگر
تواند کشیدن بعد از آن او را سرفه نمایند اگر در آن وقت
درد چیز باید زیر دندهای پهلو یابند ورم جگر است و الا
ذات الجنب است و از صفرا باشد علامتش زردی رنگ و زبان
و شدت تب و حرارت و قی صفراوی علاجش اسهال صفرا
بمطبوخ تمر هندی و ترنجبین و تمر هندی و تخم کاسنی و پوست
تخم کاسنی و سکنجبین زند اگر ماده در محدب بود چیزی که اسهال
کند و در مقعر بود ... طبیعت را نرم باید داشت و از بلغم باشد
علامتش سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس ثقل ورم
در درد و تب علاجش حقنه تیز و شراب ماء الاصول و تخم خربزه و
ضماد از بابونه و اکلیل و گل سرخ و تخم کتان کنند و از سودا باشد علامتش
ادراک صلابت در موضع جگر و فساد رنگ روی و لاغری بدن و قلت

آنست

تمیز میان ذات الجنب و ورم جگر

خربزه

شهوت و علم درد و تب و گاه بود که بحرارت مزاج پیدا شود
علاجش اسهال سودا نمایند اگر ماده را بسکنجبین بزوری ... مطبوخ
و اقراص ... کرده باشند و ضماد و غذا و شربت بحسب گرمی
و سردی مزاج آنچه ذکر شد ترتیب کنند فصل دوازدهم در سوء القنیه
ضعف و سوء المزاج جگر را سوء القنیه گویند مقدمه استسقا بود علامتش
زردی روی با سپیدی آمیخته و تهیج روی و پلکهای چشم و دست و پای
و گاه بود که بهمه تن رسد و از لوازم این مرض است فساد هضم
و قراقر در شکم و بی ترتیبی و اختلاف اجابت طبیعت گاه نرم آید و گاهی
محکم و گاهی دیر و گاهی زود علاجش خفیف استسقا فصل سیزدهم
در استسقا استسقا در لغت آب خواستن و علت استسقا که ...
و در اصطلاح اطبا مرضی مادی بود که بسبب تحلل و حلول ماده
غریبه بارده بتمام اعضا ظاهری یا بمواضع تدبیر غذا و اخلاط آن
مرض سه نوع بود و در آن دو ابد ترین آن خلاف است بقول اهل زقی بود
پس طبلی پس لحمی علامت زقی گرانی شکم و بزرگی و درشتی بود
شکم و چون دست بر شکم مالند همچون زق مشک پرآب نماید
و او از آب مسموع گردد و در وقت دست بر و زدن و از پهلو به پهلو
گردیدن علاجش علاج ورم جگر اگر علامت ورم بود و اگر سوء مزاج
بود گرم را بسکنجبین و آب کاسنی و سرد را بسکنجبین بزوری
و غذا مناسب ... و استفراغ زند و آب ... علاج سرد یا گرم

سوء القنیه

استسقا

بحسب حرارة و برودت مزاج مریض و بعد از ان بمبردات و معوبات
سرد یا گرم مواظبت نمایند و مفردات تخم کرفس و انیسون و عود نابت
و سیاوشان و بادیان و تخم خربزه و تخم خیار و تخم کاشنی و معجونات
[illegible] ابر بادیس سرد و گرم و قرص گل و شراب [illegible] و بادی سکنجبین بزوری
علامت لحمی ترهل [illegible] بدن [illegible] و چون انگشت بر موضعی فرو برند
[illegible] در گو ماند و سپیدی بول و سستی طبیعت و بیشتر بعضی این اسم انواع
علاجش مداوات سردی مزاج جگر و تقویت و سکنجبین [illegible]
مزاج معده [illegible] کرده [illegible] و گرم از کردن بر [illegible] شدن
علامت طبلی [illegible] کرانی چنانچه در زق [illegible] چون دست بر شکم
زنند آواز طبل مسموع شود و ناف بیرون آید علاجش [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] سردی [illegible] شده [illegible] ادها
سکنجبین بزوری و [illegible] ادویه [illegible] سکنگبین و
[illegible] کرده و سرکه مجموع با بعضی ترکیب کرده لحمی [illegible]
[illegible] سکم و طبلی را [illegible] کرد
و [illegible] کرم [illegible] عرق آوردن مفید است و حمام [illegible]
یعنی جایی که آب بسیار [illegible] خاصه آب [illegible] و خوش ضر است
و [illegible] اکر مهموم و امثال [illegible] عوض [illegible]
نباید مفید باشد [illegible] بول [illegible] مهموم [illegible]
باشد و [illegible] ضعیف را استسقا [illegible] احوال [illegible]

نکند تعدیل [illegible]

صفر [illegible]

لشان [illegible] که از ذکران شرم آید و خلاص [illegible] **فصل چهاردهم** در یرقان
و یرقان [illegible] اما در طب مستعمل شهرت این مرض دو نوع است
زرد و سیاه اما یرقان زرد از جهت دفع طبیعت می‌باشد ماده صفرا را
بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در تبهای صفراوی در روزهای [illegible]
بحران مانع شود اگر پیش از هفتم بود نیک نبود پس اگر طبیعت
نخود [illegible] باشد [illegible] و فساد [illegible] بود علاجش [illegible]
[illegible] در آب زدن گرم و سکنجبین دادن و [illegible]
مزاج جگر می‌باشد علاجش علامت [illegible] جگر و بسیاری [illegible]
[illegible] علاجش [illegible] صفرا [illegible] جگر [illegible]
و [illegible] از [illegible] ذکر [illegible] می‌باشد فرق میان این
که [illegible] جگر [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
زرد بود [illegible] و [illegible] طبیعت [illegible]
باشد علاجش [illegible] جگر و [illegible] جگر می‌باشد علاجش [illegible]
و [illegible] جگر [illegible] در موضع جگر بود [illegible] و تب [illegible]
[illegible] بود و [illegible] بود و اگر در جانب مقعر بود [illegible]
و آب [illegible] علاجش اگر در جانب محدب بود [illegible]
سکنجبین با بادیان و تخم کرفس و تخم کاشنی و تخم خیار [illegible]
و اگر در جانب مقعر بود استعمال ادویه [illegible] مسهله کنند مثل [illegible]
و آب بادیان و کرفس و کاشنی و سکنگبین و از کوهی [illegible]

و از بهشتر کودکان و زنان را بسیار افتد علاجش حابهای جنک
داشرسه و اغذیه و میوهها و ازان جنس علاج ورم ذهره همان است که علامتش
تب دق و درد در موضع جکر و درشتی زبان و تهوع علاجش علاج
ورم جکر و از ضعف ذهره میباشد علاجش علاج ضعف جکر و از
سده در مجری که میان ذهره و جکر و دو مید است میباشد علامتش
قی صفراوی با اندک ثقلی در جکر و بیاز اندک اسهال کردد علاجش
استفراغ صفرا و استعمال کشک آب یعنی کاشنی و سکنکبین ذردد و تخم
کرفس و بادیان و داوند و سکبینج نرنیدی بحسب کرمی و سردی
مزاج در مرکب و مفرد تصرف نمایند و از سده در مجری که میان
ذهره و روده است میباشد علامتش انکه براز یکبار سفید
کردد و بعسر بیرون اید و با آن ضعف قی نباشد و بیکی که قولنج تولد
کند علاجش انچه کذشت و در کشادن سده این مجری ادویه مدر
کوبت و چنند که در و فلوس خیار چنبر حل کنند و روغن بادام چنه
کردن بغایت مفید است و اگر سکنکبین و تخم کرفس و بادیت
کنند قوی تر باشد و انچه قولنج می باشد علاجش علاج قولنج و اما
برقان سیاه از سده میان جکر و سپرز و میان سپرز
و معده می باشد علامت این هر دو سده انکه برقان اندک اندک
حادث شود و فرق میان هر دو انکه در ثانی تهوع و قعه ساقط
کردد و کرانی و عقده در جانب چپ بود و علاجش سکنجبین بزوری

واسهال

(حاشیه: منفعت انه)
(حاشیه: یرقان سیاه)

واسهال سودا و از بسیاری حرارت جکر می باشد که خون را بسوزاند
و فرق میان کبدی و طحالی انست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامت
سوء مزاج کبد و طحالی انکه سیاه بود با سیاهی بول و براز و
حکایت مریض از جانب چپ و غم واندوه بی سبب و خبث نفس
علاجش فصد و بیرون کردن خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جکر
و از ضعف جاذبه و ماسکه و سپرز میباشد علامتش کدورت سفیده
چشم و سقوط شهوت و خروج سودا بقی و اسهال علاجش
تقویت سپرز و نهادن محجمه و نیش زدن و ضمادهای مقوی و دلک
و ریاضت اگر از سکون و دعه باشد و از جهت دفع طبیعت در
بحران امراض سوداوی می باشد علامتش انکه در ان امراض حادث
کردد و در عقب آن خفتی حاصل شود علاجش مدد کردن بر خروج
آن و انواع ورم سپرز می باشد **فصل** پانزدهم در ورم و باد سپرز
اما ورم سخت سوداوی بود و بعد از ان دموی اسکن برود که
بسودا مستحیل کردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر بود و بیشتر
اورام در زیر سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم آنست
که از دست در ورم مالیدن درد زیاده کردد و باد تسکین یابد
و بود که او را تغاو مسموع شود اما دموی علاجش درد در جانب
سپرز و حرارت و تشنکی و تب کرم و اشتداد دبعی و سیاهی
قاروره و کاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود علاجش فصد

(حاشیه: در العرق الیابس ... سپرز)
(حاشیه: ورم سپرز)
(حاشیه: فرق میان باد و ورم سپرز)

باسلیق و اسهال بخیار شنبر و آب کاسنی سکنکبین دهند و صداع
خلل بغذا از جرما شربه که در او دوام حکومند کوشد و اما صفراوی
علامتش سوزش مفرط در شکم و تب تیز و استسقا و غثیان و زردی
چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته علاجش اسهال بطریق
صفراوی جگر و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم شکم زوال اندکی
با آن و سپیدی روی زبان و تهبج چشم و حوالی آن و سفیدی
بول و سیاهی براز بود علاجش تنقیه بلغم و تضمید شکم بتخم
شنبلیله که حرمل کوبند کرفته و بلخا کسترجب درختا
و سرکه و روغن کل جمع کرده و اما سوداوی علامتش صلابت
سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع
و سرعت نبض و شریان که بر دو جانب حلقوم است چنانچه
ببصر دریافته شود و لاغری بدن علاجش اگر غلبه خون بود فصد
باسلیق و اسیلم زنند پس سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ افتیمون
و تضمید سرکه و کلاب و سداب و فوتنج و بیخ سوسن کبود
و اشق و قرص کلنوص ابوسا سکنجبین سرکه کبر دادن و
اما بارد سپرز از سردی مزاج سپرز و غلبه خلط سودا آن را
می باشد علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانچه
اگر دست در روی فرو برند درو نشیند و قرار کند و
علاجش ماء الاصول که در او تخم فنجنکشت و سداب کرده باشد
و سفوف حرف دادن و صبر بر تشنگی بغایت مفید است

ونهادن

امراض روده
اسهال

ونهادن محجمه آتش بکمادها علل

باب هفتم
در امراض روده و مشتمل بر

دوازده فصل است **فصل اول** در اسهال هر اسهالی که بود
یا از ماکولات بود یا از اعضا مانند هوای تیز که می باشد چه حرکت
و بلادحبونه سبب اطلاق میشود و اما آنچه از ماکولات بود
از ادویه مسهله میباشد که قوت او در معده یا روده بماند
علاجش اسپغول بریان بروغن کل چرب کرده بشراب سیب
دهند و از بسیار خوردن که موجب تخمه شود یا چیزی مزلق
مثل آلو یا غذای که خوش طعم بود یا بغیر شهوت خورده شود
یا نفاخ بود و تولید ریاح کند و آن مانع اشتغال معده بود
بر غذا چون نا مهضوم بماند و موجب اسهال کردد علاج این مجموع
یک شبانروز غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف خوشبوی
و سریع الانهضام و خفیف دهند و معده را بجوارش تقویت
مجاری تقویت کنند و آنچه از اعضا بود از جمیع بدن می باشد
و این را اسهال بدنی کویند بسبب اجتماع فضلات از غذا بدن
و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلاء بدن می باشد
یا از پس استفراغی که عادت بوده باشد علامتش تقدم اسباب
و خفت یافتن از آن علاجش تنقیه بفصد و اسهال اگر بدن
قوی باشد و ریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق و از غلبه صفرا

می باشد در بیماری و علامت و علاجش در اسهال مراری خواهد آمد و گر
سبیل بحران می باشد منع کردن این نوع خطر باشد و بسبب ذوبان
و گداختن اعضا می باشد و این در عقب حمیات دقیه عارض شود علامتش
التهاب و حرارت و نتن براز و اختلاف و عدم علامت امتلا در
عضوی که موجب اسهال گردد اگر از ذوبان لحم شحمی بود صدید غلیظ
و چرب بود و در آخر مثل شحم متشابه القوام گردد و در ذوبان لحم نیز بود
اول صدیدی بود و اما چرب نبود و در آخر متشابه القوام گردد
و از عضوی غیر معین می باشد و این مدی بیش از انفجار دبیله بود در عضوی
از اعضا حتی که از صدر و سینه نیز باشد علامتش تقدم ورم در آن
موضع عضو و تغیر لون و فراشا که نافض و قشعریره گویند علاجش
قند و گلاب و شیره تخم خیارین یا سکنجبین شراب زرشک الحبس احوال
غذا آب جو مرغ جوجه اندلخته و چون قیح پاک گردد گل ارمنی
و طباشیر و خون سیاوشان و گل سرخ از هر یک بکوبند و تخم کاسنی
ذوجه مجموع کوفته بیخته یکمثقال با شراب سیب و به بدهند و
موضع را بمقویات ضماد کنند و در آب جو برنج اضافت نمایند و
اگر از حرارت نبود بجو حاجت نبود و غیر مدی باشد چنانچه فضله
جمع می گردد در یک عضو یا زیاده و چون ممتلی گردد باسهال مندفع
گردد علامتش آنکه در آن عضو درد ظاهر شود قبل از اسهال و
بعد از آن خفت و راحتی پیدا آید و معرفت نوع خلط بلون براز

وباد

وباد از دو عضو با اسهال حاصل توان کرد اگر غب بود صفراوی
و اگر ربع سوداوی و اگر مواظبه بود بلغمی و این نوع اسهال را
دور البطن گویند و اگر دوری نباشد بلکه دایم بود و در بعضی اوقات
قوی تر شود از خلط فاسد در خون است علاجش تنقیه بدن
بود از خلط غالب تعدیل مزاج بما یوافق و تقویت آن عضو که
در وی جمع می شود بضمادات و از عضوی معین می باشد مثل
دماغ و معده و جگر و سپرز و زهره و روده اما از دماغ و این را
اسهال دماغی گویند بود آمدن نزله و فساد هضم از معده باشد
علامتش آن بود که در اول روز که از خواب برخاسته باشد
چند کرت بپای نشیند پس ساکن شود با علامات نزله و فساد
مزاج دماغ علاجش بقفا کیسه نکنند و بالین بست کنند و پیش از
آنکه عادت از خواب برخواستن بود مجالس نشستن بود سپس از آن
کنند و قی فرمایند و آنچه بقی بر نیاید و در معده بماند یا بوده
فرو آمدن باشد بچیزی که نزله دفع باید کرد مثل تخم ریحان یا تخم ترب
یا تخم مرو یا اسبغول با شراب سیب یا قند یا شراب صندل و
داروهای قابض که اسهال باز دارد نشاسته مادون وقتی باز
داشتن نزله باید کرد چنانچه در باب اول گذشت اما آنچه
از معده باشد و این را اسهال معدی گویند از ضعف ماسکه
بسوء مزاج یا بازماندن ماسکه از کار خویش بسبب ملاست

سطح معده از رطوبتی می‌باشد علاجش بیرون آوردن طعام تغذی
و احساس ثقل و فرو آمدن آن بمثال سنگ که از بلندی ساقط
کرده علاجش قی کردن و جوارش خوزی و کندر خوردن و از
ضعف قوة هاضمه می‌باشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود یا از
بسیاری باد در معده یا از رطوبتی لزج که میان طعام و معده حجاب
کرده و هاضمه از کار خود باز ماند علامت ضعف هاضمه ثقل
طعام بر معده و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن لیکن بوقت خروج
نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد علاجش سوء مزاج را
بعلامات آن معلوم کرده تبدیل کند و باد را بتدابیر جهت انفاخ
و کاسرات ریاح مانند [illegible] و رطوبتی را اکر علامتش غثیان و بسیار
آمدن [illegible] بیرون آمدن آب با برازاست قی با آب [illegible]
مشبت و عسل کنند و مداومت بر جوارشات مذکور نمایند
و از ضعف دافعه می‌باشد و این نهایت قلیل الوقوع است زیرا که
اندک دفع کند چه از ضعف یکباره دفع نتواند کرد و لیکن دفع
کند منهضم بود و علامت ضعف دافعه معده آنست که
زیاده از ده دوازده ساعت در معده بماند و سبب این سوء [illegible] است
بود علاجش بجزهای [illegible] باید کرد و از کثرت صفرا در معده می‌باشد
علامت و علاجش در مرارة بیاید و از بلغم شور می‌باشد
علامتش شوری دهان علاجش قی فرمایند و کلقند [illegible]

معمولی

بمصطکی با شراب به یا لیمو دهند و از بثرات و جوشش و قرحه
و ریش معده می‌باشد علامتش جوشش دهان و خشکی و جراحت
و بعد از تناول طعام در معده احساس سوزش کند [illegible]
و چون طعام بکذرد و تسکین یابد و هر بار از صدید و زرداب
دقیق آید علاجش اکر مانعی نباشد ضماد با سیلوق کند غذا آب
جو بریان کرده و عدس و برنج ناشسته و شیر مختاش [illegible]
روغن دو درم اسبغول بریان کرده و یک درم صمغ عربی بدو
درم روغن کل بشراب صندل بدهند و اکر بعد از سینه دفع شود
قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند بشراب به و از
باطل شدن حمل معده می‌باشد و سبب آن خلطی اکال بود یا شرب
سموم حاره یا دیدن کرم که حادث شود در معده مثل [illegible] و جرم
علامتش بر عز آمدن طعام غیر منهضم و سببی از آن اسباب
مذکوره علاجش معده را بقابضات قویه ضماد کنند غذا آب [illegible]
بریان کرده اکر حرارت بود [illegible] شوربای کوشت [illegible] و برنج
و کفته آن نحوی که از [illegible] مانند خشک کرده سازند
انبات حمل معده کند اما آنچه او را اسهال کبدی کویند
فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی
کبد سسته و فعل معده تمام بود و در معده ضعفی نباشد و از
منع [illegible] می‌باشد سبب انفجار [illegible] علامتش تقدم قدم و نافض

اسهال و فرق میان کبدی و معدی

و قشعریره علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر باشربه و ضمادات
مناسب کردن و غسالی میباشد یعنی مثل آب غساله گوشت تازه بود
سببش ضعف جگر بود بسبب سوء المزاج بارد یا حار یا سوء المزاج را
بعلامات آن معلوم کنند و دفع کرها شد و ورم و سده خود بعینها
مذکور گشت تحقیق کرده علاج فرمایند و گفته اند که غسالی بسبب
بمرتبه منتهی مایل شود شک نیست که هر گاه از برودت و رطوبت
بود هر آینه مناسب خواهد بود سوی صرف میباشد و این را
ذوسنطاریا کبدی گویند سببش یا تفرق اتصال جگر بود علامتش
قرحها باشد و گل ارضی و خون سیاه و شان غذا از روده بیرون نشست
یا امتلای جگر علامتش امتلاء بدن و احتباس سیلانی معتاد و
عدم علامات هیچ از درد روده ها و خروج ستداره و بیاسی علاجش
دلک الحل رسد و مادام که بیمار ضعیف نشده باشد قابض نه دهند
و چون ضعف پیدا آید محاجم بر مواضع کثیره از بدن نهند و قوابض
استعمال کنند صفراوی میباشد سببش امتلای جگر از صفرا بود
و قوت دافعه صحیح بود یا سببش احتراق خون جگر بود و
مشابه دردی میباشد و از آنجا که دبله بود از انتلج شد
با احتراق شدید علامت و علاج انفجاری مذکور شد علامت
انفجاری و احتراقی و صل یعنی صفراوی آنست که با آن علامت
هیچ نبود و مختلط بود بیماری و مریض را از خروج آن راحت حاصل شود

دارو

و در وقت خلاء معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد
علاجش قابض نه دهند که خوف هلاکت عاجل بود دلیه تعدیل
مزاج و اخلاط با بیجو و اشربه بارده مطفیه که در آن قبض نباشد
بنود مثل شراب زرشک و غوره و انار و دیواج اهتمام نمایند
و در این نوع اسهال خوف هیچ هست پس تخم ربوف و اسبغول
بریان کرده و در بعضی اوقات با اشربه میل دهند و گاه بود که در معی
اسهالهای کبدی بارها و حکم بیرون آید و علامتش آن بود که بر
آتش نهند که گداخته شود و کیلوسی میباشد سببش ضعف جاذبه
جگر بود علامتش اسهال سپید و گاه بود که اندکی بسبزی زند
بواسطه وقوف در ماساریقا و قلة خون در بدن و لاغری و زردی
رنگ با سپیدی آمیخته بعلامت مزاجها سوء مزاج مضعف معلوم کنند
و اکثر آن از برودت و رطوبت بود و تعدیل و تقویت جگر نمایند
و خلطی میباشد گذشته که عارض شود در حمیات که موروث بحران اول
علامتش ثقل در جانب راست و لاغری و فساد لون علاجش تنقیح
سده تسکین به زوری و شراب جنیاری اما از کمال انا امتلاء
سوداوی میباشد امری آن بمعده بود علامتش غلبه اشتهاء شهوت
فم معده و ترشی دهن و سوداویه بواسیر علاجش اگر قوت قوی بود
فصد باسلیق و اسیلم باید زد و مطبوخ افتیمون استفراغ
کردن و فم معده را قوت دهند و سپرز را تکمیل کنند و معجون باید داشت

برنهند اما از مراره هرگاه صفرا اندرهم بروده زیادت
از آن اید که جهت دفع ثفل و لزوجت آن بکار اید اسهال حادث
شود علامتش بوقوع از عقب تبهای غب و محرقه باشد
شراب کهنه علاجش اگر صفرا بسیار بود بنقوع هلیله زرد دهند
و آب انار بی تکرار تنقیه کنند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف
حب الرمان در شراب به و زرشک دهند غذا دوغ با ناردان
و اگر ضعف بود تیهو با مرغ جوزه بیمو باز کرده در آب انار اختیه
اگر بریان کنند و در وقت گرما نیدن آب سماق بر مزرشک
واما اندروده و این را اسهال معوی گویند یا کثرا سباب گرم
گذشت تواند بود از شور سطح داخل بود علامتش
صدید با طعام غیر کامل الانهضام و صلاح معده و احشا در
در وقت مرور طعام بر روده علاجش فصد اگر مانعی نبود و
بریان و برنج و دوغ برنجکابند و شراب به و
و صمغ عربی چنانکه در معده گذشت و با آب لسان الحمل
و ترک ترشیها صرف کنند و از شور سطح خارجی میباشد
صدید بود و در دنیا لا مذ بروط است و حب
فصد و تسکین حرارت و تراشیدن
ضماد کردن و از هوای گرم اجتناب نمودن و از رطوبت
که در روده جمع شود میباشد علاجش خروج ان رطوبات

قلیل الانهضام و حسن حال معده علاجش تنقیه بقی و اسهال
بس معفونات و اقراص قابضه و از تره هل و سفوف مزاج سرد
که قوت ماسکه را ضعیف گرداند علامتش در طول گذرد
غیر خروج رطوبات علاجش جوارشات قابض که در معده گذشت
و از ضعف امعا پیدا شود چنانچه اعصاب که بیرون آمده از جنس
فلج است در جای عارض شود بسبب امتلاء آن اعصاب یا مبدأ آن
یا بسبب ضربه و سقطه که عارض مبدأ شود علامتش علامات
فالج و همچنین علاجش و این قسم اسهال بغایت قلیل الوقوع است
و اذا انفتاح عروق در امعا اسهال دموی حادث شود و این را
ذوسنطاریا معوی گویند در روده‌های غلاظ بود و در روده‌های
دقاق بدانکه روده‌ها شش است و اسامی او اینست
اول که متصل بمعده است اثنی عشری پس صایم پس دقیق
و این هر سه را دقاق گویند پس اعور و قولون و مستقیم
و این هر سه را امعا غلاظ گویند اگر انفتاح عروق در روده‌های
غلاظ بود علامت فرو آمدن باد بود اول خون و آخر خون
یا آنکه علامت بواسیر باشد و اگر در امعا دقاق بود علامت اول
نزول غایط بود پس نزول خون رقیق و کف ناک با قراقر و بادی علامات
اسهال کبدی بود از حرارت و تشنگی و تغیر رنگ روی و ثقل
جگر و علامات پیچ نیز بود علاجش فصد کنند اگر غلبه خون بود.

و خوره و دیواج و سیب و حب الآس با شراب اینها با گل ارمنی
و خون سیاوشان و صمغ عربی بریان کرده دهند غذا برنج
بریان کرده و صمغ عربی بر ریخته یا زرده بیم برشت و یا چوزه مرغ
بریان بر ریخته و حقنه قابض از مثل ترنج یا حب الآس و گل انار و
گل ارمنی و خون سیاوشان در اینجا حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ
بود بغایت مفید است **فصل دوم** در قولنج چون اکثر وقوع
این مرض در روده قولون می‌باشد نام او را از آن اشتقاق کرده
اند سبب آن باد غلیظ باشد که میان هر دو طبقه روده ها بماند چنانچه
محسوس گردد که گویا روده را بجوال درزن سوراخ میکنند و
با وجود نرمی طبیعت نیز [illegible] علامتش قراقر و انتقال درد
از موضعی بموضعی و تسکین [illegible] سرد و بادناک علاج
شیاف و حقنه که طبیعت فرو آورد و بادها بشکند [illegible]
[illegible] دو سوراخ داشته باشد و این نوع را قولنج ریحی
گویند و از ثقل که در امعا محتبس باشد و این را قولنج ثفلی گویند
و سبب احتباس او یا اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا صفرا
[illegible] خشکی ثفل و بنادق شدن آن از خشکی طعامها یا [illegible]
روده ها یا سستی یا [illegible] آمدن بول
یا کثرت تحلیل [illegible] از کثرت رنج و حرارت [illegible] علاج
همه او تسکین درد [illegible]

استعمال

محتبس گردد

آن م

قولنج

استعمال حقنه که شکم بیاورد حقنا جهت ریحی و ثفلی و بلغمی و سوداوی
بسفایج پنج درم سنای مکی ده درم تخم کرفس [illegible] درم زیره
و بادیان از هر یک [illegible] بابونه یک کف گل خطمی یک کف مغز [illegible]
ده درم حلبه و تخم کتان از هر یک سه درم در یک من آب بجوشانند
تا به پانزده سیر بازآید بپالایند و ده درم نمک و [illegible]
خیار چنبر [illegible] حل کنند و صاف کرده باشند و ده درم روغن [illegible]
اضافه کرده صاف [illegible] نیم گرم حقنه کنند [illegible]
ماء الاصول و در صفراوی بحرارت شراب بنفشه و نیلوفر
بتر هندی نوش کرده بعرق بادیان دهند و [illegible]
و تا کشاد نیابد [illegible] و اگر ضرورت شود غذا [illegible]
ماء اللحم و آب مرغ نیز دهند و بعد از کشاد اگر [illegible] خلطی باشد
تنقیه کنند و از ورم جگر و سپرز [illegible] میباشد بعد از
طبیعت بعلاج آن چنانکه در موضعش مذکور شد [illegible]
استعمال نمایند و از ورم گرم روده می‌باشد علامتش احساس
ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی [illegible]
[illegible] اگر دموی باشد علاجش فصد و حقنه
بارده و تلیین بشراب بنفشه [illegible]
و ضماد [illegible] بعد از آن [illegible] استعمال نمایند

[illegible] استعمال [illegible] سه درم [illegible] ده درم [illegible]

و اگر از التواء روده ها میباشد و سبب التوا پاره شدن رباطات
امعا بر پشت بود علامتش حرکت اشکر بود بعد از حرکتی عنیف یا
یا فتقی و احساس نزول ثقل بکیسه علاجش دست بر شکم مالیدن
بنرمی و هموار و بحرکات مختلف دهند تا بجای خود باز رود و دوا
دیدان و کرمهای بسیار میباشد بعد از تلیین طبیعت بقیه
نماید چنانچه در [illegible] باب ذکر رود **فصل سیوم** در [illegible]
روده مستقیم بود بیقع باز بر طریق اضطراب و بیرون نا آمدن
الا اندکی رطوبتی مختلط با خون و گاه بود که خون نباشد صادق میباشد
و کاذب میباشد **و علاج** هر یک جدا علاج دیگر است پس تشخیص
تحقق آن اجتهاد مبذول باید داشت در صباح بناشتا شربتی
دهند از قند و قدری سبوس با تخم [illegible] بر دیدند اگر اخروی
تحما یابند البته کاذب است علاج آن تلیین باشد بعمل آورد بنفشه
باب دوست تخم خطمی و باشد که بر خشت [illegible] حاجت آمد
غذا ماش و عدس مقشر [illegible] بادام و اسفاناج و اگر تحما آید
انست که صادق است علامت دیگر باید جست تا اعتماد
نماید که با وجود قبض و حبس ثفل در امعا ممکن است که از جانی
تحما بیرون آید خاصه اگر [illegible] بیرون آید پس تفحص باید که پیش از
وقوع این مرض طبیعت قبض داشته یا تلیین و این تفحص بکار [illegible]
صحت غالب احوال قبض می بوده یا تلیین چون مقرر گردد که

صادق

که صادق است اگر از صفرا بود علامتش [illegible] ان بود
و [illegible] حرارت در مقعد علاجش [illegible] و تخم [illegible] بریان
کرده دهند [illegible] کرده و برنج با کافور بریان کرده
تخم خشخاش بریان کرده و [illegible] بسیار ترش نباشد چاشنی
داده **و** ضماد از پوست خشخاش و گل سرخ و بزر البنج و گل خطمی
و پوست انار ترکیب کرده بر شکم نهند و اگر به [illegible] آمد
تسکین نیابد قرص طباشیر دهند **و** اگر از بلغم بود علامتش [illegible]
آمدن او بود با سایر علامات بلغم علاجش شراب حب الآس و تخم
ریحان و تخم مرو که کنوجه گویند بریان کرده قلا برنج نکرده
پنیر نو زیره بریان کرده در انداز نه کاورس و نمک گرم کرده
بر شکم بندند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و بر
و شیاف کنند اجزاء اسارون حضض زعفران کندر صمغ عربی
اذخر [illegible] افیون دو جزء مجموع کوفته بیخته ساخته با [illegible]
[illegible] مثل ماده سنجدی [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مناسب است **و** از سرما پیدا شود
علامتش رسیدن سرما بمقعد علاجش علاج بلغمی و [illegible] گرم
مقعد نهادن و بر [illegible] حمام یا بر خشت پخته و دخان گرم
نشستن و از نشستن بر موضع زمین صلب [illegible] میشود
زرده تخم مرغ [illegible] گرم [illegible] مقعد نهند

وبیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید و چیزهای سرد
نهادن مضر است و از دم کرم در روده مستقیم میباشد علامت آن
ان حرارت وثقل و ضربان در ان موضع علاجش حرارت نشاندن
که کل خطمی و خبازی و بنفشه در هم جوشیده باشند و کل خطمی و
تخم کتان و خبازی کوفته و بیخته سیاف کنند نافع باشد **فصل**
چهارم در مغص مغص درد رودها را کویند از باد می باشد
علامتش قراقر و انتفاخ شکم و تمدد بی کرانی و سکون درد به
برون امدن باد علاجش شراب عاره اصول و کمادر بویس و نمک
و در آب کرم نشاندن و از صفرا میباشد علامتش خروج صفرا
و تشنگی و لهیب و سوزش و کزیدن علاجش شراب تمر هندی
و اسبغول و تخم لسان الحمل و از سوء مزاج کرم رودها می باشد
علامتش علامت سوء مزاج معده علاجش آب انار مز با سپوس
که بگلاب و روغن کل زده باشند و از بلغم غلیظ می باشد علا[متش]
کرانی و خروج بلغم و تقدم موالدات آن علاجش تنقیه و تقویت
و خوردن جوارشات و از دیدان می باشد و ذکر آن خواهد [آمد]
فصل پنجم در سحج سحج ریش روده را کویند و این چنان باشد که
بر سطح روده رطوبتی مثل آهار اندوده باشند تا حدت مضرات
اخلاط که برو کذرد بانجا نرسد و هرکاه اخلاط بد و بسیار کذرد
سطح روده از آن رطوبت برهنه کردد و حدت اخلاط برو ریش کند

وریش

مغص

سحج

وریش کرداند علامتش اسهال خون با درد رودها پس اگر درد
ناف و بالای او باشد درد رودهاء بالائین باشد که امعاء
دقاق و امعاء علیا نیز کویند و خون با براز مختلط بود و این
ادواء باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن دل و دماغ
و جگر است **و** اگر درد در زیر ناف بود در رودهاء زیرین
که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز کویند اول خون بیاید بعد از آن
براز و این سلیم تر بود علاجش شیر را آهن آب کشند چند بار تا
مائیت او برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر بریان
کرده اضافت کنند و بدهند و پوست خشخاش نیم سوده
یک درم با ده درم شراب حب الآس یا شراب الجبله یا شراب سیب
لعوق کنند و قرص طباشیر و قرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند
و اگر تشنگی غالب بود شیره تخم خرفه بریان کرده با اشربه مذکوره
می دهند و تخم مورد بریان کرده و اسپغول بریان کرده با روغن
کل حقنه کرده درد روده را ساکن کرداند و مزابیح خشخاش
بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و بکوست ما الیدم کوی
در زرده نیم برشت **و** اگر ضعف بود تیهو و کبک یا جوجه بریان
دهند **فصل ششم** در بیان انچه درازاست انرا احتباس
کویند تولد آن جبر انسداد دقاق می باشد علامتش درد شکم
و احتباس حرکات در وقت کرسنکی و عثیان و در خوردن ...

نا الد

بیان دیدان

درهم کشیدن و از دهن آب رفتن و درد روز دهان و لبها خشکی کردن
و بد خوی و از اندک سخن خشم کرفتن و کاه بود که غشی و خفقان
و حالتی شبیه بصرع عارض شود و آنچه بحب القرع و کدو دانه مشهور است
تولدش در امعا غلاظ است علامتش آنچه کذشت و بیرون آمدن
آن و اکر در حمام روند و صبر کنند تا اعضا کرم شود و تشنکی غلبه کند
بعد از آن چیزی خنک بر شکم نهند اکر بالای ناف جمع کردند
حیات است و اکر زیر ناف حب القرع است علاجش چهار روز
در صباح قدری شیر دهند و در نماز پیشین نخود آب چرب و بعد
از آن روز پنجم در صباح قدری بدهد با چیزی کران از جائی
بجائی نقل نمایند چندانکه نفس زدن پیدا شود و اکر غشی کند و بعد از آن از
سفوف که ذکر خواهد رفت در شیر یا در شیر پختی شوربه سکباج
در کشد تا نماز پیشین هیچ نخورد بعد از آن نخود آب خورد و اکر
پیش از آنکه سفوف را بیاشامد کبابی با اندک شربتی در دهن نهد
چنانکه آب از حلق در رسد و متعاقب آن بیکباره در کشد
بهتر بود اجزاء **سفوف** سرخس درمنه ترکی فتیل برنک
کابلی قشر انار از هر یک یکدرم ترمس تربد مجوف تراشیده قسط تلخ
حب النیل از هر یک نیم درم از مجموع یکجا خوردن بود و آنچه شبیه است
بکرمی که در سرکه متولد شود تولد آن در روده مستقیم بود علامتش
خارش مقعد و خروج آن با براز علاجش حقنه کردن با آب

کردد

حب القرع

کرم شبیه بکرم سرکه

کرنی

تخم کرفس با آب برک شفتالو و شونیز و ترمس و تخم حنظل و پلیته
بروغن دانه زرد الو و دانه شفتالو آلوده کرده یا بصبر و ... کرده
سوده بردارند و از تخم حنظل و شونیز که سیاه دانه کویند شیاف
سازند و چون تولد اینها از بلغم و رطوبت است از چیزها که
مولد بلغم بود اجتناب نمایند و بعد از تنقیه دفع از هر روز صباح
بر ناشتا اندری حبی که ابکامه کویند تجرع کنند تا منع تولد آن کنند
والله اعلم **فصل هفتم در بواسیر** جمع باسور است و استعمال
لفظ جمع بیشتر از مفرد بود این مرض در بینی پیدا شود و در مقعد
و در رحم اما آنچه در بینی بود بصورت ثولول بود و سبب آن فضله
که از دماغ بدین موضع آید و بحرارت نفس لطیف آن متحلل کردد و
غلیظ آن منجمد و کاه بود که متن کردد علاجش تنقیه دماغ بود به
روغن و استنشاق آب کرم و اکر بتحلیل نیاید بجنبانند و مرهم
مداوات کنند و اما آنچه در مقعد باشد زیادتی باشد بر افواه
عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا کردد و شش نوع
بود ثولولیه باشد که صلب است و مشابه ثولول عنبیه که شبیه بود
دانه انکور بود توثیه بر شکل توت شامی باشد تمریه ...
مانند خرما می باشد و دامیه و عمیاء می باشد علاجش فصد باسلیق
و ... و حجامت و تنقیه سودا و اصلاح سپرز ... و غذاهای
صالح و تری فزاید و هرچه دندان دادن ... بالاین ... کود

بواسیر

وطبیعت را از قبض نگاه باید داشت و از برگ مورد و نبالد بادنجان
و پوست بیخ کبر و شحم الحنظل و پوست انار مجموع بیابند و بر نعل
مجموع بخوری ساخته و بر آتش نهاده در زیر نهند تا بواسیر خشک گرداند
و اگر بواسیر ناسور بود نوره سوده بر آن خارها نهند همین عمل کنند و اگر
درد شدید بود درین ضماد تسکین دهند بابونه اکلیل گل خطمی تخم
کتان از هر یک سه درم افیون یک درم زعفران یک درم مثل دند
بود دهن مغ و پیه مرغ با دوغن گل و مغز ساق گاو و موم سفید
سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بوده باشند و حال الخون نمی آید
نخواهند که خون بیاید زهره گاو پیاز طلا کنند بکشاید و حال
خون نمی آید و خواهند که خون بیاید زهره گاو پیاز طلا کنند
بکشاید و اگر سیلان میکند منع نکنند الا چون بافراط انجامد
موجب ضعف کرده پس منع کنند بقرص کهربا و شراب الجبار
حادن و شیاف کحلی ما اجزاء آن اینست کندر گلنار مازو
و سرب سوخته اقاقیا صمغ عربی برابر کوفته و بیخته بگلاب کنند
و صبر سرشته و هر یک برابر حاجت شیافها ساخته عمل میکنند و
بعد از برطرف کردن آن بدست کاردان ماهر کنند علاجی تمام باشد
اما از خطری خالی نبود و تمام را نبرند اگر متعدد باشند
واما بواسیر رحم از خلط سوداوی حادث شود مثل بواسیر
مقعد و معرفت آن بلمس بود و اگر فم قبل را بکشایند بتوان

دید

بواسیر رحم

دید علاجش نیز در مقعد مذکور شد اما باد بواسیر بادی بود
غلیظ عسر التحلیل و تحریک مثل کرده قولنج احداث کند و گاهی
بجانب کرده برابر که گاهی بجانب خصیه و قضیب فرود آید
صاحب این را در طبیعت قبض بود و گاهی تلیین نیز و ابن سینا
آن را این سبب تحلل اخلاط سوداویه و استحاله آن بریاح
غلیظه بود علاجش تنقیه سودا و مداومت بر کار اسهالات
بیخ انجبار شاف فصل هشتم در نواصیر مقعد و آن جراحتی بود که در
مقعد حادث شود و از آن صدید و زرداب بیرون رود
تا بمقعد میرسد چنانچه از آنجا با دو بیرون آید اختیار فراید
و عرق نا میرسد علاجش هرد و نفشا رند و شیاف
که در امراض عین مذکور شد بگلاب سوده سه چهار قطره
بچکانند فصل نهم در ورم مقعد از خون و صفرا بود علاجش
فصد باسلیق زنند و برنج گل و سفیده تخم مرغ ضماد کنند
و بعد از آن روغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن خطمی
و بنفشه و خبازی و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل نکند کشادن
آن انتظار نضج برند بلکه پس از نضج بشکافند تا ناسور
نگردد فصل دهم در شقاق مقعد از حرارت و خشکی سبب
علاجش مرهمی سازند از روغن گل و اسفیداج و مرداسنگ
و مغز ساق گاو و موم سفید و کثیرا و نشاسته و بکار برند

نواصیر

ورم مقعد

شقاق مقعد

ماکه خون سیلان میکند شادنج ودم الاخوین وشب سوده
برانجا دریزند فصل یازدهم در خروج مقعد بیرون آمدن روده
کره بود آن کودکان را بسیار افتد ذرور بیسار ترا از [illegible]
بلوط سوده ومازو وگل سرخ وگلنار وبعد از آنکه مقعد را [illegible]
جنب کرده باشد برانجا دریزند وباید بیرون نشستن فصل دوازدهم
در خارش مقعد از دیدان خرد میباشد ومنکوشکست
با اخلاط صفراوی وبورقی باشد علامتش التباس اخلاط است
وعلاجها آن علاجش تنقیه از اخلاط واجتناب از مولدات آن
ونشستن مقعد به بوی گل وسرکه والله اعلم

باب هشتم
در امراض گرده ومثانه ومقعد واعضای

تناسل مشتمل بود دوازده فصل فصل اول در تمدد گرده از باد
می‌باشد علامتش تمدد بی گرانی وعلامت حصات چنانچه بیاید
واز موضعی بموضعی منتقل بود وکمی آن بر خلاء معده ونیکویی هضم
علاجش بالاصول که در وجع گرده وتخم خشک ودوا [illegible]
کرده باشند وحد آب زن نشاندن که در وی بابونه وشبت
واکلیل الملک جوشیده بود وضماد از سداب وبابونه وشبت
واکلیل جوشیده بود وضماد از سداب وبابونه وشبت ومکاد
از سبوس وگل ونمک سازند واز ضعف می‌باشد وسبب با سوء
مزاج گرده بود بالاخره آن با سنگ وقرحها ماشی اگر گرم

بود

بود حرارت موضع وزنگ قاروره وتشنگی بران دلیل باشد
علاجش اشربه مطلقه واغذیه بارده وتنقیه واستفراغ ماده
کما که مادی بود واگر سرد بود سفیدی قاروره وضعف پشت
همچون پشت بران وضعف باه دلیل بود علاجش چند کرت
بروغن بادام تلخ وروغن کاجیره وروغن قسط ومالیدن
این روغنها در موضع کرده وبر اقل [illegible] کرم ومعجون ماده الحیوة
مواظبت کردن واگر مادی بود تنقیه از ماده کنند واگر
کرده علامتش سفیدی وکثرت بول ودرد پشت ولاغری
بدن وقلت شهوت باه باشد علاجش حلوایی که از مغز بادام وبادام جبل
وفندق وپسته وقند سازند ونان تنک کنند وکله بره وکوشت
یکساله واما سنگ وقرحه بعد ازین در یک باب ذکر کرده و
باید دانست که در همه اقسام درد گرده بلکه جمیع دردها
تاثیری تمام است فصل دوم در عسر البول اسباب دشواری
وگرفتگی بول یا اماس مثانه بود یا بادی غلیظ در وی یا بسته
شدن خون در وی یا سوء مزاج گرم چنانچه در تبهای محرقه واقع
شود یا سوء مزاج سرد ویا بطلان حس مثانه یا حبس کردن بول و
باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مثانه یا ضربه که بر مثانه
آید یا ورم در روده مستقیم یا ورم رحم یا ثفلی خشک در طول
روده یا بادی غلیظ در روده مستقیم یا ریش وبثره در مجری

عسر بول

حبس بول

۸۶

کە هر کاه بول بدانجا می‌رسد درد می‌کند پس یا این عسر مثانه نکند بود
من الیبس یا بسبب امتلاء دن حصیه علامت اماس مثانه اگر گرم بود تب
محرقه و درد صعب در مثانه و سرخی و انتفاخ ان و عنان و تشنگی
و سیاهی زبان علاجش فصد کنند و در آبی نشانند که در وی بنفشه
و سکنکبین و بعد از هفته تقریبا ضماد بابونه و تخم کتان و آرد باقلی
نهند و اگر تحلیل نکند و جمع شده شود و درد زیادت شود در
انضاج کوشند با ضماد و نشاندن در آب گرم و چون درد ساکن
کرده علامت پختگی بود جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه
در ضماد زیادت کنند و دست در مثانه می‌مالند و چون بکشاید
و در بول ماده برفزاید شیره تخم خیارین و شراب بنفشه با شکر
المالحا تمیز سفید و چون اخیر پاک شود شراب کاکنج و شراب خشخاش
و گل ارمنی و خون سیاوشان و نشاسته دهند و اگر اماس
سرد بود علامتش دشواری بول و غلیظ و گرانی تغیر و ضعف
در ساقها ظاهر گردد و احساس عدم علاجش شراب نشاستکم
در وی بابونه و اکلیل الملک و کتان جوشانیده باشند و ضماد از
اینها سازند علامت باد تمدد بی گرانی و تقدم چیزها باد ناک
علاجش آنچه در باد کرده یاد کرده امد علامت بسته شدن
دم و خون سبوق بول صرف و خون و لحوق سردی اطراف
و صغر نبض و تنفس و عرق سرد علاجش در آب زن محلل حیا
و کندر

۸۷

مذکور شد نشانیده و سکنجبین عسلی دهند و تریاق پنیرمایه
خرگوش در سوراخ احلیل چکانند علامت و علاج سنگ مراحل از
مباحث گذشته معلوم گردد علاج انجماد حبس بول بود در از
گرم نشانند و دست بر فوق بر زهار می‌مالند علامت و علاج
سنگ اگر بول بود بجز کف کردن بجانب راست و انبجی
دم شود و بکشاید اگر خون بود در مجری گیرد علاج ضربه
فصد باید کرد و در آبزن که بنفشه و سکنگبین جوشانیده یا
نشانند و روغن گل و بنفشه مالیدن علامت و علاج ورم
گذشت و علم رحم چنانچه باید علامت و علاج ثقل و
باد در قولنج مذکور شد و در آب گرم نشاندن در همه انواع مثانه
علامت قروح و ریش درد قطن بعیر گرانی و عیر عادت و خروج مدة
و خون و قشور و قیح در بول و گاه بود که مثل گوشت پاره‌ها
بر سر آید بعد قیح مثانه از قروح کرده بان ممتاز شود که قشور
کرده سخ بود و قشور مثانه سفید و قروح کرده با سلیس البول
بود و قروح مثانه با عسر بول و بموضع درد نیز توان دانست
تعدیل اخلاط و اما ادرار ان حارة و قیه بعد بتیه ماء
بنفسه ... شهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش دهند و روغن گل
و بنفشه و سیاف ابیض در انجا حل کرده در احلیل چکانند
علاج بیالخیر و بیخ خصیه در آبزن که در انجا کتان و گل خطمی

حرقة بول

جوشیده باشند نشاستد **فصل سیوم** در حرقة البول سوزش بول آن
تیزی بول فقدان بود و سبب حرارت جگر و بسیاری صفرا علامتش
~~حرارت جگر و بسیاری صفرا علامتش~~ حرارت مزاج و صبغ قاروره
و تقدم ماکولات و مشروبات حاره علاجش شراب بنفشه و تمر هندی و ترنجبین
کرده و شراب الو و شراب انار و لعاب اسبغول و علاج ها اختلاف بود جگر
انار و ندرها کو صفرا غالب بود شیرخشت و تمر هندی و آب انار
و امثال استفراغ کنند و از برهنه شدن مجری از طول بول که شهوت
انست می باشد از بسیاری مجامعت و تناول مدرات و اطعمه
تیز و شور علامتش تقدم این احوال علاجش ترک این و غرغره سفیده
تخم مرغ در احلیل چکانند و غذا اسپیده و نیم برشت تخم مرغ و حلیم کنند
و اسفاناج و مزوره نیم برشت و از ریش مجاری و مثانه و جرب آن
می باشد علامتش بیرون آمدن چرک و مده و چیزها مثل سبوس در قاروره
و قشور و لا غیر علاجش انچه در قرحه ذکر شد **فصل**
چهارم در تقطیر البول سبب آن یا حدت بول می باشد که در مجری سوزش
کند پس در نفس موم بود و احتماع و تفلش نیز علامتش سوزش [illegible]
بول و علاجش اطریفل صغیر و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب الو و شیره
خشخاش و شیره تخم خرفه و تخم خیارین و غیره از تخم خیارین است که
بید قصه باشد [illegible] سردی
مثانه و ضعف [illegible] می باشد [illegible]

تقطیر بول

البول ه

باضعف

باضعف دافعه پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک علاجش خروج
بول و بسیار شدن و ضعیف [illegible] و تقدم تدبیرات مبرده علاجش اطریفل
کبیر و جوارش کنند و تقوی [illegible] و نشوه با عنبر و موم [illegible]
عسر تقطیر نیز می باشد علامتش عسر با تقطیر بود علاجش علاج
چنانکه گذشت **فصل پنجم** در سلس البول از سردی مثانه و استرخاء
عضله آن می باشد علامت و علاجش انچه در تقطیر گذشت
و روغن قسط مالیدن یا روغن زیت یا روغن کوسفند که در وی
زعفران و مسک حل کرده باشند و از حرارت مثانه نیز می باشد
که آن بسیار جذب میکند و مجاری فراخ میکرداند و مثانه را
ضعیف علامتش حرارت مزاج و صبغ قاروره و از کرمی [illegible] باشد
باشد علاجش انطیا شیر و گل ارمنی و تخم خرفه و تخم کاهو
و خشخاش اقراص سازند اگر ربع بکم و افیون باشد از [illegible]
اضافه کنند قوی تر باشد و در قسمی که از سردی بود [illegible]
مفید است **فصل ششم** در بول در فراش انا سبب استرخاء عضله
[illegible] مباشر باید که در علاج سلس البول که از سردی بود
مداومت نماید و در وقت خواب بدن را انا مثلا طعام [illegible]
و میوه نگاه دارند و [illegible] که تکمه [illegible] ترکیب کنند
و با شربت ساخته بخورند فایده دهد و دماغ و کلیه [illegible] نیز
مفید است **فصل هفتم** در بول الدم انچه خون صرف بود از کشادن

سلس البول

بول در فراش

بول الدم

شدن رکی بود از کرده و یا مثانه اما آن مثانه بسیار نیابد و اگر کرده
بسیار آید و کشاده شدن رک از ضربه یا ... باشد و از نمد ...
قوی میباشد و گاه بود که بادرار کرده بیاید چنانچه از مقعد می آید
و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن حادث شود و چون خون بیاید
تسکین یابد علاجش فصد باسلیق الا در آنکه از کرد از بود ...
که با شراب حب الاس در هر اقسام میدهند و اگر ضعف کرده
و ضعف جگر می باشد علاجش اکه غسالی بود و اینجا از ضعف جگر بود
سرخی و رقت ماده بیش میباشد علاجش وقوع آن بعد از حل ...
توجه نستن علاجش علاج توجه **فصل هشتم** در اماس خصیه و قضیب
از خون و صفرا بود علامتش سرخی و حرارت و درد قوی علاجش
فصد باسلیق و صافن و استفراغ صفرا و ترک گوشت و طلا از
گلاب و روغن گل و آرد جو و کشنیز تر و ... و کاشنی پس
آرد جو و آرد باقلی و عدس و ... با قلی و خطمی و بابونه و تخم کتان
اکلیل الملک بروغن گل و زرده بیضه مرغ و اگر از بلغم و سودا می باشد علامت
بلغمی سپیدی و نرمی ورم و اندک درد علاجش قی با ... و شبت
و عسل و ضماد اکلیل و بابونه و حلبه و کتان علامت سوداوی صلابت
و کودة علاجش تنقیه سودا و اگر با این علامت خون بود رگ ...
... مطبوخ افتیمون دهند ضماد بابونه و کتان و حلبه و ...
کاو و مقل والله اعلم **فصل نهم** در سنگ کرده و مثانه سنگ کرده

و مثانه

اینجا از ضعف کرده بود ... [illegible]

اماس خصیه و قضیب

... کرده و مثانه

و مثانه سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی
غلظی غلیظ لزج و هرگاه ماده را غلظ و لزوجت کمتر بود از آن سنگ
منعقد میشود و حافظ اسباب دفع میکنند بتفاریق و یک بود علامت
سنگ در کرده درد و گرانی پشت و قطن و چنان نماید که چیزی
از او آویخته است خاصه اگر در رکوع تکیه کنند و هرگاه امعا از ثقل
ممتلی گردد در موضع کرده درد پیدا آید و صفا بول بعد از آنکه رقت
در رسوب ... با سرخی و زردی ... بود سنگ کرده و گاه
بود که در خصیه که در جانب آن کرده بود دردی پیدا شود و پای
آن جانب بود دردی و خدری و گاه بود که درد سنگ کرده
قولنج مشابه شود فرق آن بود که در قولنج منبسط گردد بسوی
... است و چپ میل کند و درد کرده بر یکجای لازم بود
و بجانب پشت اندکی مایل و صاحب قولنج برخلاف ...
و صاحب حصاة شدت و علامت سنگ مثانه درد دهان
... و گرانی و خارش قضیب و انتشار و استرخاء
استرخای سبب ظاهر و رسوب ... و خاکستری یا اسفیدی
و سوسته ... مایل بود که دست در قضیب ... کرده
بول کند در حال باز خواهد که دیگر بول کند و بباید دانست که
سنگ مثانه بزرگ و درشت باشد و سنگ کرده خرد
و ... و سنگ مثانه ... مگر آن وقت که ...

فائدة بوزیدن حجر الیهود ...

افتد و بول بازدارد و در زنان از اول سنگ خاصه در مثانه اطفال بود
و سنگ مثانه کودکان اکثر بیشتر عارض شود و سنگ کلیه کهول را
و سنگ مثانه لاغران اکثر بیشتر بود و سنگ کرده فربهان را علاج حبس
بول را از ماده آن پاک کردن است بقی و اسهال و ادرار در بعضی اوقات
تا ماده از مجتمع نشود و از طعامهای غلیظ اجتناب شود و بخورید
هضم و تلطیف آن پرود و وقت هیجان درد اگر خون غالب بود
فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه کنند و در آب نیم نشانند
که در آن بابونه و خسک و شبت و خطمی و کرنب و حلبه جوشانیده
باشند و اگر حرارت غالب بود آب نیز از بنفشه و پرسیاوشان
و خسک سازند و در این ادویه مقدم کنند آدویه مدره گرم
مثل تخم کرفس و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و مدره سرد
مثل تخم خیارین و خسک و هندبا و تخم خربزه و معتدل مثل
پرسیاوشان و فوه و کرد و نیاس کوسند و تخم خربزه بحسب حاجت
و رعایت مزاج مریض را نیک نگاه باید داشت بدهند و چون از
بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه در مجاری و مواضع
مالند و گویند که از بلندی برزیر آید تا سنگ حصاة بیرون آید
بنهاما اگر در مجاری بول بیفتد لعابها حقنه کنند و محجمه بر موضعی که
ریمان باشد نهند تا بدان کشیده شود و روغن بادام و روغن
خیارشنبر دهند و اگر در مجری قضیب گیرد در آب گرم نهند و لعابها

و روغنها

ذخیره سینه و هر کجا که چیزی بکبیس شود و دانه در آب گرم نشانیدن چون
بر هر از آن روغن بابونه گرم کرده می مالند تا بجای خود باز شود گوی شسته
اگر ابسته دارند و ضماد از این ادویه نهند کلنار و برگ مورد و مازو
صبر کنند و جوز السرو و زفت مقل و ابهل و سرو سریشم ماهی در
قیلة الریح چند بیکن شرفیون در روغن یاسمین حل کرده در احلیل
چکانند و در قیلة الماء آب کشی خورند و معجون کنند و خورند و از این جها
ضماد کنند حلبه سرگین کاو کبوتر سیند و کبوتر و فلفل و اگر آب بسیار جمع
شده باشد بیکرد و بمبضع و نیشتر سوراخ کنند تا آب بیرون گردد تا لغشی نشنید قوت
نگاه دارند و بعد پس موضع را بزنک داغ کنند

باب نهم در امراض که مخصوص است بزنان مشتمل بر شش فصل است

فصل اول در اورام ثدی و جمع در پستان او ورم حادث شود جیامع
در مایر اعضا و در باب چهاردهم درین باب ذکر خواهد شد اما آن ماده
که از بخش لبن و حبس آن حادث شود که مخصوص است علامت
انتفاخ و صلابت و درد و سرخی لون علاجش خرفه در سرکه کوفته آب
و دو بوده برانجا نهند و باد در باقلی و آرد جو و آب کشنیز بود با
خرفه طلا کنند و بعد از تسکین حرارت تحللات مثل خطمی و بابونه
و اکلیل و آب گرم بکار دارند و اگر سبب ضربه و سقطه و حجی پیدا
آید بدانند صوف و ماش نرم کوفته با آب برگ مورد و برگ سرو سرشته
طلا کنند و اما ورم دهم صلابت آن از ضربه بود و از احتباس طمث

یا سقوط اجنه یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت ورم گرم تب بود و
درد سر و درد میان ناف و عانه و آن موضع را عانه گویند و هر دو ران آن
از پشت و آن را قطن گویند و عسر بول و بواسیر و تواتر نبض و نفس علاجش
فصد باسلیق یا صافن و اگر قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن
بهتر بود و ضماد با آرد جو و باقلی و بنفشه و خطمی و آب کشنیز و کاسنی
و خرفه و حقنه رحم لعابها و روغنهای سرد و آب برگ خرفه و امثال آن
و بعد آن در آبزن که درو بابونه و خطمی و اکلیل الملک و شبت جوشیده باشد
نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود منضجات مثل کتان و حبات
و حلبه بود و چون منفجر شود بشیر و نبات حقنه کنند و بعد از تنقیه
اگر مندمل نشود گل ارمنی و خون سیاوشان و مانند آن کنند در دردی
حل کرده حقنه کنند علامت ورم بلغمی استرخا موضع و ثقل و عدم
معتد به و تهیج اطراف علاجش فی حقنه و مسهل بلغم دادن و اگر
ابتدا بود ضماد از کشنیز تر و حنا و اندکی با بونه سازند و اگر از ابتدا
گذشته باشد از کتان و حلبه و انجیر و اکلیل و بابونه و شبت
علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف
ساقین و گاه بود شکم مثل شکم مستسقی شود علاجش تنقیه از
اخلاط غلیظه و سوداوی و روغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه
حقنه کردن و مالیدن و مرهم باسلیقون از داخل و خارج
بکار داشتن و نطول از خطمی و حنا و حلبه و بابونه و کتان

و ضماد

[Margin: و شراب انار شیرین و شربت جلاب دهند و [illegible] اسفیداج [illegible] کافور [illegible] حقنه کنند صح]

و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید سازند **فصل دوم**
در نقصان حیض اندکی شیر از اندک خون میباشد و سبب آن
خون یا خروج آن بود و [illegible] مزاج در بدن یا اندک
خوردن یا چیزی خوردن که از و خون کمتر تولد کند علامتش
وجود این اسباب علاجش منع سبب یا فساد [illegible]
خون می باشد غلبه یکی از اخلاط ثلثه علامت صفرا زردی و شوری
رقت و حدت علامت بلغم سفیدی و مایه و میل [illegible]
و طعم علامت سودا غلظت و قلت [illegible] علاجش تنقیه بدن از اخلاط
غالبه و تغذیه بعد از آن **فصل سیوم** در بسیاری حیض و آن از امتلا
بدن از خون و دفع طبیعت میباشد علامتش قوة بدن با وجود سیلان
دم و علامت ضعف و تغیر رنگ تا ضعف و تغیر رنگ ظاهر نگردد
حبس آن از استعمال ننمایند علاجش چون با افراط انجامد فصد باسلیق
یا [illegible] از جانب [illegible] اما خون بحسب قوة و امتلا
باید گرفت چنانچه در بحث [illegible] معلوم گردید و اما طبیب ماهر باید
در مثل این محل به فصد جرات ننماید و بحجامه زیر پستان
نهند و قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و شیاف کهربا که [illegible]
در بواسیر گذشت استعمال نمایند و از حدت و رقت خون [illegible]
علامتش ضعف بدن و رقت و زردی رنگ و سوزش [illegible]
میکند و سرعت خروج و زردی رنگ از علاجش استفراغ

[Margin: نقصان] [Margin: کثرت]

بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و قرص
کهربا با شراب زرشک و رب به و دیواج و اگر هر صباح دو عدد از
بلادر کوفته با قند بدهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و سیر
تخم خرفه دهند بهتر باشد و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با آب صمغ
کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از [illegible] ماسکه اولی و [illegible]
با غلبه سودائی [illegible] که موجب [illegible] گردد می باشد علامات معلوم
و اگر [illegible] خون [illegible] دو [illegible] خشک گردانند [illegible] خلط غالب
غالب بود علاجش بعد از تنقیه [illegible] مذکوره [illegible]
نمایند و آنکه باسیر هم میباشد علامت و علاجش مذکور شده [illegible]
هم بسبب عسر ولادت باشد یا حبس مشیمه و جنین مرده یا انصباب
خلطی حاد [illegible] یا گشادن [illegible] علامت و علاج آنجا [illegible]
مذکور شد [illegible] بسبب اسباب باقی بود [illegible]
و [illegible] و پوست انار ساخته احتمال کنند و اگر
دو [illegible] که [illegible] با [illegible] ادویه [illegible] لسان الحمل [illegible]
در قبل حقنه کنند و [illegible] شراب [illegible] و شراب [illegible]
دهند و [illegible] بر قطن [illegible]
فصل چهارم در بستگی حیض آنکه خون [illegible] علامت [illegible]
زردی رنگ و تقدم اسباب از مثل امراض [illegible] استفراغات
و تعب و ریاضات علاجش [illegible] و سکون و غذاهای موافق

در بستگی حیض

وراحت

وراحت و اندک خون میباشد بسبب سردی یا اختلاط
یا سودا یا بجز آن علامت سردی یا بلغم یا سودا بر آن دلالت کند علاجش
بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتح ملطف مدره بکار دارند
مثل تخم کرفس و انیسون و بادیان و فو و تنبع و شونیز و دارچینی و سلیخه
معجون ها و [illegible] کوفته و بعسل سرشته [illegible] شربتی دو درم
و از خشکی میباشد علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن علاجش [illegible]
[illegible] رطوبت افزایند و روغن بنفشه و کدو
و پیه بط مالیدن و [illegible] و خطمی و برگ خرفه حمول کنند و [illegible]
و تحفف میباشد علامتش ظهور این کیفیت و علاجش تبدیل این
فصل
بحث در اختناق رحم این مرض شبیه بصرع بود بنوبت و [illegible]
و فرق آن باشد که صاحب این مرض چون با هوش آید آنچه
[illegible] شده بود حکایت کند [illegible] بسبب قوی بود
[illegible] جبان [illegible] که در صرع [illegible] احتباس
طمث بود هرگاه که بطول انجامد یا کثرت منی [illegible] بکیفیتی
سمی علاجش اما در وقت نوبت علاج [illegible] بود [illegible] بوی [illegible]
به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن و بوی خوش
بر رحم داشتن مناسب بود و روغنهای گرم که در وی مشک
و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از
نوبت اگر از احتباس طمث بود علاجه ادرار آن [illegible] استفراغ

اختناق

وفصد صافن کنند و اگر از کثرت منی باشد بحبوب و ادویه جات
تنقیه کنند و تدبیر تزویج اگر در مرض نیست بود تاخیر نکنند **فصل**
ششم در دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در این حالت
زنان را چیزهای خوشبو نشاسته تا ناف و شوربای چرب خورانند و
روغن کنجد با لعاب تخم کتان بهم جمع کرده قبل از آن چرب کنند
بالحقنه و چهار مثقال پوست خیار چنبر را نیم کوفته در یمن و
چهار سیر آب بجوشانند تا بهشت سیر باز آید بپالایند و قند
شیرین کرده بدهند مجرب است و عطسه آوردن و دهان و بینی را
گرفتن بچه و مشیمه را بیارد و هرگاه درد زادن چهار روز برآید
غالبا بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن آن کنند و از این ضماد
بکار دارند تخم حنظل سداب برابر بزهره گاو سرشته در ناف
و زهار طلا کنند که او بود که بدست کار آید و قطع جنین احتیاج
افتد باید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد زهار
و قطن باز دهد وضع بسهولت خواهد بود و اگر بعکس
پشت باز دهد عسر بود پس در سنبل الطیب احتیاط باید نمود

باب دهم در اوجاع ظهر و مفاصل مشتمل بر سه فصل

فصل اول در اوجاع ظهر از اوجاع ظهر و خاصره در د پشت
از سردی و بلغم خام میباشد به علامات معلوم کنند علاجش
قی نمایند و اسهال ایارج و حب منتن نمایند و روغن قسط مالند

دشواری وضع حمل

در اوجاع ظهر و خاصره

و شربت غذا موافق آن واز تعب و کثرت مجامعت میباشد علاجش
راحت و ترک آن و حمام غیر محلل و روغن بابونه یا روغن بنفشه مربع
مالیدن و از ضعف گرده میباشد بعلاج آن اگر بود اشتغال نمایند
و اما مثلا درد یک بود که بر صلب است میباشد علاجش ضماد
حرارت با علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت
و اما خاصره یعنی تهیگاه در آن درد بیشتر و یک بود و اکثر آن قولنجی
و ریحی بود و احتمال اشیا و ادویهٔ مسخنه نهایت در آن نافع بود
فصل دوم در اوجاع مفاصل بطریق عموم وجع المفاصل درد و ورم
باشد که در بند گاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدم بود نقرس
مفصل کعب و اصابع نقرس گویند و بیشتر از ابهام بود و اگر در مفصل
ورک بود و تجاوز نکند از آن وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند
و اکثر از جانب وحشی امتداد یابد تا زانو یا کعب کشد و قلت
ماده و مدت عرق النسا نام نهند و از خواص این اورام است که
پخته نشود و بریدن شان نباید مثل اورام دیگر و سبب این امراض ضعیف
مفاصل و انصباب مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا
یا بلغم و سودا اکثر باشد و مرکب از اینها میباشد و نقرس از بلغم
و سودا بی امتزاج صفرا که به رقت آن شود انفکاک واقع گردد
و از این جهت بود که در کودکان و خصیان و زنان که حیض
منقطع نشده باشد حادث نمی شود چه مزاج صفرا در ایشان اکثر باشد.

مسخنه

نقرس

فصل سیوم در نقرس و اوجاع قریبه اسباب این مرض است خاصه بر امتلا
و وجع الورک و عرق النسا اما نقرس دموی میباشد و صفراوی و بلغمی
و سوداوی و مرکب علامات دموی بزرگی انتفاخ و سرخی و شدت درد
و ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله
مقوی بسورنجان و در ابتدا ضماد کردن بنوفل و صندلین و گل سرخ
و کشنیز تر و خرفه و کاسنی و طحلب و اگر درد غلبه کند بمخدرات مثل بذر البنج
و پوست خشخاش و افیون طلا کنند و بعد از ابتدا با آرد جو و بنفشه و خطمی
و خبازی و در انحطاط کاکلیل الملک و بابونه ضماد کنند و در جمیع
اوجاع مفاصل گرم و سرد دوا شبیه و مسهلات سورنجان باید کرد جهت
تریاق مفاصل است علامت صفراوی اندک انتفاخ و زردی
رنگ و شدت درد و حرارت و دیگر علامات صفرا علاجش اگر
در مرض قوی الجمله قوی باشد فصد کنند و بمطبوخ هلیله زرد و حب سورنجان
تنقیه کنند و غذا و شربت مرض ... سپستان ... میکند ...
دانسته شد عمل میکنند و **ضماد** انار آرد جو و طحلب و تراشه کدوی تر
و کشنیز و کاسنی و خرفه کنند و در تنقیه محلل احتیاج نیست و علامت
بلغمی سفیدی رنگ و اندکی درد و عدم حرارت و تقدم تدبیرات مولد بلغم
علاجش قی بماء شبت و حقنه و اسهال بمعجون سورنجان و مسهل
وقتی دهند که ماده را پخته کرده باشند بماء اصول و کلنگبین
و قبل از تنقیه بکل بابونه ضماد توان کرد چه محلل است ... بعد از تنقیه

از شقه کتان و حلبه و شبت و اکلیل الملک بعضی یا مجموع با آن ضم کنند
و روغن قسط با آن ... علامت سوداوی قلت تمدد و درد و کثرت
درشتی و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات سودا علاجش
استفراغ سودا بحسب مزاج هر کس بفصد و اسهال بعد از نضج ماده
و استعمال اضمده محلله و روغنها که گرم تر و تحلیلات و علامت ترکیب
ماده ترکیب علامتها و اختلاف انتفاعات باشد چنانچه کاهی از اشیاء
حاره و کاهی از اشیاء بارده انتفاع یابد علاجش ترکیب انفاع
موزونات بحسب ترکیب مواد باید کرد **اما وجع الورک**
در لغت ... عمیق است پس علامات ورم ... ظاهر
و در بعضی اوقات علاج او بخلاف اوجاع مفاصل باشد ... دست
که مادّه در ابتدا ... رسانند زیرا اگر ماده عمیق بود ... حبس
و ... شود و مفصل را ... مهیا کرده ... مثل
خطمی و خبازی در ابتدا اقوی باشد الا آنکه ماده بسیار رقیق باشد
و اگر خواهند که استفراغ کنند در دموی فصد باسلیق از جانب
درد کنند و اگر بلغمی بود ... و حقنها و شیافها ... و روغن قسط
مالیدن و تضمید بضمادها قوی التحلیل مثل ... سپستان ... و
و خردل ... ضمادها اگر بیشتر ... تا ... کنند و با
کر بدانکه ... موضع احتیاج افتد اما ... در کتب عمل ...
شبط ... و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد

عرق النسا

وأما عرق النسا كاهى بود كه باب الاخر كند اندو بتدريج حادث شود
مانند اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس در مرض منكس و از نكشت دباغ
بود و اصناف عرق النسا وجع الورك مثل اصناف نقرس بود و علاج حس
مثل علاج آن الا در اينجا استثنا كرده شد و در قسم دموى نقرس و
عرق النسا اكر فصد باسليق كافى نباشد فصد عرق النسا نيز كنند
و مخصوص آنست و موضع فصدش نزديك كوكى وحشى است از پاى
و ببايد دانست كه مرض عرق النسا در جانب انسى نادر الوقوع
ميشود و در كتب هر جا تخصيص بجانب وحشى يافته بجهت اكثريت را

باب يازدهم

در حميات و تعلقهاى ان مشتمل بر سه فصل فصل اول

حميات

در تپ و اقسام آن تپ حرارت غريبه است كه در دل مشتعل كردد
و بتوسط خون و روح و شراين در جميع بدن پراكنده شود و اشتعالى
كه با فعال ضرر رساند و اجناس حميات سه است حمى يوم و حمى دق و

حميات اجناس سه است

حمى خلطيه حمى يوم آنست كه اول روح كرم كردد پس كرمى از بدل
رسد پس بساير اعضا و اخلاط و حمى دق آنست كه حرارت غريبه
اول در اعضاء اصليه تخصيص دل تأثير كند پس بارواح و اخلاط و باقى
اعضا سرايت كند و حمى خلطى آنست كه اول اخلاط كرم كردد
پس ارواح و اعضا و اين جنس يا بسيط بود يا مركب و بسايط بحسب
اخلاط چهار است و مركبات بسيار و تعفن اخلاط خارج عروق
و در داخل ان مى باشد و بيايد دانست كه كرمى اخلاط در حميات خلطيه

حمى يوم
حمى دق
خلطى

بعفونت

بعفونت مى باشد و بدون الاخرى كه كرمى از غليان تر پى عفونت ميباشد
فصل دوم در حمى يوم حدوث اين تپ از اسباب بادية بدنيه يعنى
وارد بر بدن يا نفسانيه يعنى وارد بر نفس ميباشد مثل غم و هم و حزن و غضب
و فرح با افراط و پى خوابى و بخوابى و تعب و استعمال ادويه كرم و كرسنكى و تشنكى
و تخمه و فساد طعام در معده و بعضى اورام بظاهر بدن و قروح و ريكى آفتاب
و امتثال آب سرد و چيزهاى كرم خوردن و ترك حمام كسى را كه حمام معتاد
بود نباشد و از زكام و نزله كرم علامتش عدم تغير فاحش در نبض و
قاروره و پيش پى نافض و قشعريره ابتدا كند و حرارتش و مثل حرارت
نمايد كه بعد از حمام باشد و بعرق و اندك مفارقت كند و اكثر دوران
اين بقول اكثر سه روز بود و بعضى شش روز كفته اند و اين از
خالى نيست و علاج هر اين على التفصيل لا بن ملكا نست على الاجمال
سبب بود چنانچه تفريح در غميه و مساهله در [illegible] و تسكين در غضبيه
و استفراغ و استحمام [illegible] در [illegible] و تغذيه در جوعيه و
[illegible] و استعمال در تخمه و امتلائيه و تفتيح مسامات با [illegible]
و اين آنست كه با امتثال آب سرد حادث شود و در همه اصناف
حمى يوم الا تخمه [illegible] لطيفه صالح الكيموس دهند
تخصيص در [illegible] و [illegible] و جوعى و اكسانى [illegible] انسان
[illegible] مطلوب بود
فصل سوم در حمى دق از اسباب سابقه ميباشد مثل [illegible]

حمى يوم
حمى دق

هرگاه مدتی برد آرد و حرارت آن در رطوبت دل و اعضای اصلیه تاثیر کند
و مثل ورم گرم که در سینه حادث گردد بسبب مجاورت در دل تاثیر
کند و اما اسباب بادیه چی باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و وجع
و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم و محرور مزاج آنرا علامتش نبض
دقیق و صلب و متواتر و ضعیف و هرگاه دست بروی نهند حرارت
اندکی نماید و هر چند دست نگاه دارند قوی تر نماید و موضع
عروق و شرایین گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده شود
و نبض قوی تر و اندکی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد بر آنکه تب
و صاحب این مرض را تب خود نیک محسوس نشود زیرا که
همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب را سه مرتبه بود
و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در
بدن دو جنس رطوبت بود یکی را رطوبت اولی گویند یا این اخلاط
اربعه است و دوم را رطوبت ثانیه و این فضول مبادی
چون عرق و دمعه و منی و غیر فضول و اقسام این چهار است
اول آنچه محصور بود در اطراف رگهای باریک که خون
میرساند و آنرا عروق شعریه ساقیه گویند دوم آنچه
بر اعضا پراکنده شده مثل طل یعنی شبنم و سیوم
آنچه نزدیک است بدان که منعقد گردد مانند عضو شود
چهارم آنچه اتصال اعضا بیکدیگر باو باشد پس هرگاه

که وارست

که حرارت قسم اول را نیست کرده اند و در نیست گردانیدن
دوم شروع نماید تا سیم دق محسوس گردد و چون این قسم را نیز
افنا کند در افنای سیم شروع کند مسمی باسم ذبول گردد و مرتبه
کمال انتهای این قسم مرتبه سیم کمتر خلاصی یابد و این قسم را نیز
چون فانی گردانند و در فانی گردانیدن قسم چهارم شروع نماید
باسم مفتت مسمی باید و هر سه را لحمی دق گویند آنچه در مرتبه
اول بود معرفتش مشکل بود علاجش آسان و آنچه در مرتبه دوم بود
عکس آن باشد یعنی معرفت آسان و علاج مشکل علاج مرتبه اول
تبرید و ترطیب باغذیه و اشربه باید نمود مطبوخ چون آب جو و
مرغ جوجه و شراب عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و سکنجبین
گاوزبان و کاسنی و شیره تخم خیارین و کدوی شیرین هندوانه و شفتالو
و زردآلو و آنچه در مرتبه دوم بود یا نزدیک بدان بعلاج قوی تر
احتیاج افتد پس در صبح اول شب شیره تخم خرفه و عرق کاسنی
کوفته یک مثقال اشربه مذکوره یا آشند و نبات مصری حل ساخته
و شیره کافور ریاحی در آنجا حل کرده بدهند و در وقت طلوع
آفتاب شیر آب جو و قند سفید نیم درم در آن انداخته گرم
سرد بهر که کام میل داشته باشد و بعد از دو سه ساعت
با یون نشاسته که در آنجا کدوی تر و جو نیم کوفته و مرغ فربه
و کشنیز جوشانیده باشند و باید که آب بغایت معتدل و ملایم

و کدرا مخصوص

باشد

بود نه چنانکه سودی برق شود واحداث حرارت کند اگر نه
آن بودی که بدن ضعیف دانشاید در آب سرد نشاندن
ولیکن علاجی بودی ما بوزن زمستان گرم تر باید احتیاط تمام
بجای آورد و اندک کام محتمر نبود وبعد ازانکه سر فرا آید بدن
بنفشه و روغن کدو در اعضا بمالند وبعد از ساعتی قدری عدس
مرغ جوجه فربه یا ماهی که در آب خوش ماوی داشته باشد
وبرکاله و بره جوشانیده در آب ان ماش و برشته اند اسفناج
اسفناج وبحسب قوت هاضمه و ضعف حرارت غذیه و مکیتران تصرف
نمایند از اشربه شیرین ایضا منکر شد بر تقدیری توان داد
که بصفرا مستحیل نبود و اما از ان جلاب و شراب نیلوفر و شراب
پس سکنجبین و شراب حماض و ناربنج ولیمو و انار و فرد شک وامثال
این جا بجه بسیار ترش نباشد بالعابها و شیرها بروز باید داد دهند
واحتیاط باید کرد کما کرا از حمیات عفنیه که بعد ازین ذکر آن
خواهد آمد چیزی همراه این مرض نباشد شیر دادن بغایت
موافق بود و بهترین شیری شیر ادمی بود و پس شیر خر پس شیر بز
فی الحال که بدوشند بدهند و در شیر خر شرط آنکه
اول باید که خر جوان بود و تنبه ست و بهتر آنکه از وقت زادن
چهار ماه گذشته باشد و علف او جو و کاه و برگ خرفه
لسان الحمل و اسفاناج و خیار و بادرنک بود و هر بامداد که

دام

که خواهد دوشید نزدیک بیمار آورند چنانکه دو چه بود ... کرده
و قدحی پاکیزه در ... کرم آب گرم بود نهند و شیر در آن قدح
دوشند و بدهند و شرط مقدار چنان است که روز اول نیم
سکره دهند و هر روز نیم سکره زیاده میکنند تا روز هفتم
سه سکره و نیم شود بعد از آن هر روز نیم سکره و نیم کم میکنند و
سکره مطلق در سنگ هرات چهار سیر و ربع یک سیر بود که در
روزی که شیر داده باشند بعد از یکساعت نبض را بینند
اگر قوی تر شده و بعظم میل کرده شیر فاسد نشده و اگر ضعیف
و صغیر شده باشد شیر فاسد شده بود دیگر نباید داد و هر گاه
شیر داده باشند باید که خواهند داد دادن ... از ترشی و ماهی
اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع را بریاحین و فواکه
خوشبوی و معطر کرده باشند و لباسهای کتان بگلاب و صندل
مطیب ساخته و در نزدیک آب روان اختیار کنند و در تابستان
در خانه که در روز خرقه از کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تر
و برگ خرفه تر کرده اند بر سینه و کتف اندازند و چون گرم
میگردد آن را تازه میکرده است سه چهار بار در روزی کفایت بود میگردد
زیاده نکنند و اما دق شیخوخت و دق هرم نیز گویند هر چند از
قبیل حمیات نیست اما عادت با یاد آن در ذیل دق جوبان افتند
استیلای یبوست بود بر مزاج بی تب و حرارت سببش با استیلاء

مقدار شیر

بر وجه تب یا ضعف بدن بود که غاذیه را از فعل خود باز دارد
چنانچه در اخر عمر عارض گردد یا استیلای حرارت که تحلیل و تذویب
رطوبات کرده باشد و انچه در حرارت غریزیه و بدین سبب سردی و خشکی
عارض شده تا افراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش
ذبول و خشکی و لاغری مثل حال مسلولی و استعمال و التهاب و گاه بود
که بلمس سردی محسوس گردد و نبض صغیر و بطی و متفاوت بود که
در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق و مایل بسپیدی
باشد علاجش ترطیب و تسخین **فصل چهارم** در تب دموی

تب دموی

حمی مطبقه گویند اما در عرف مطبقه میگویند از غلیان خون بی
عفونت می باشد و این را سونوخس خوانند علامتش سرخی

حمی مطبقه

روی و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی
قاروره و غلظت وی و قشعریره نباشد اول ابتدا کردن علاجش فصد

سونوخس

کردن و آب جو و ماش بتر هندی و شراب غوره و انار ترش دادن
با تعفن می باشد علامتش و اما سونوخس را بنا دادن و قلق
و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی مطبقه را اخوانند
و قسم سونوخس اشتد و حمی [illegible] ضعف می باشد

منقف

تیز آید یعنی هر چند روز بروز تعفن بزیرد زیاده از ان بود که تحلیل
کند و این را اضافه بود و متساویه یعنی متعفن مساوی متحلل بود
و متناقصه یعنی متعفن کمتر از متحلل بود علاجش علاج سونوخس

پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم کشنیز پنج درم ۴

سکنجبین سفرجلی ترش تر فرو کنند و سکنجبین بزوری بیخ بیوجب
بادیان پنجدرم سرکه سه سیر قند ده سیر و در اول هر نوبتی آب تخم
ترب و شبت با سکنجبین دهند و قی فرمایند و در باب تنقیه معده
اهتمام نمایند بعد از آنکه ماده نضج شود و در قاروره آثار آن
پیدا آید بدین موجب مسهل دهند [illegible] یک درم مصطکی یک دانگ
تربد نیم درم شحم حنظل یک دانگ و اگر مقدم بر این مسهل در طبیعت قبض

مجرب

واقع بود طبیعت را حقنه کما [illegible] ترکیب [illegible] و ایارج
و سنامکی [illegible] ساخته باشند حل [illegible] و اگر در وقت خواب
یک درم [illegible] حب [illegible] زیر زبان گیرند صواب بود و غذا آب جو
[illegible] پخته و بادیان و مرغ و کبک و تیهو [illegible] خورند
که چون نوبت [illegible] سبک شده باشد و اگر تنقیه [illegible] قبل الغذا
بدین وجه میسر نشود با حب نوبت با ایارج انداخت و اگر ماده خامی

حمی لثقه

عروق بود بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لثقه گویند علامتش
علامات بلغمی [illegible] الا آنکه با این [illegible] محسوس شود و در عروق بود
الا وقت مفارقت و این تب [illegible] شبیه بود و در شبانروزی
شش ساعت [illegible] بود علاجش علاج مواظبه الا آنکه
[illegible] ملطفات [illegible] کرم تدبیر و احتیاط اقدام نمایند و سکنجبین
[illegible] شراب لیمو [illegible] جزهای [illegible]
[illegible] خیار [illegible] خربزه [illegible] سیاوشان [illegible] بعد از ان سکنجبین

... لطیف

بلغمی لا...

بوقتی و سالیون در تبهای بلغمی مناسب بود اگر تشنج عنکبوت و نوبت
بمالند بخاصیت نافع بود **فصل هفتم** در تب سوداوی اگر
ماده خارج عروق بود ربع دایره حادث شود بگوئیم که ذکر کرده و دوره
آن سوداوی اگر از احتراق سودای طبیعی تولد کرده بود سیاه باشد و اگر
احتراق بلغم یا صفرا یا خون تیره باشد و علامت هر یک از آن اقسام
از بعد علامت آن خلط بود که از آن تولد کرده باشد و اگر حرارت آن
بعنا ضعیف بود هم دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر
بعد از وی تلیین بود دلیل آن که از بلغم است و اگر بعد از صفرا بود
بود دلیل آن که از صفرا است علاجش اگر از احتراق خون بود فصد
باسلیق کنند و اسهال بعد از نضج ماده بمطبوخ افتیمون و اگر از بلغم
بود سکنجبین بذری دهند و بعد از تب سکنجبین عسلی و قرص باسلیقون و مسهل
از افتیمون و تربد و بسفایج و غاریقون سازند و اگر از صفرا بود سکنجبین ساده
و شراب لیمو و عرق کاسنی و گاوزبان و عرق گاوزبان دهند و همه را لازم
دارند و قی بسکنجبین و پوست بیخ شاخ خربزه و مسهل از سنای مکی
و خیار چنبر و شیر خشت و تمر هندی یا مغز بادام و افتیمون
و تبریدات ملاحظه خلط متولد هم باید کرد و اگر ماده داخل عروق
بود ربع دایره حادث شود و این قلیل الوقوع است علاجش
و تفاوت ربع مفاصل بزیادتی حرارت و بلغمی بانکه آن
از صفراوی و اشتداد ربعی علاجش فصد باسلیق پس اگر قوی باشد

و اسهال

تب سوداوی
ربع دایره
بیاح م
ربع دایره

استعمال مبردات و اسهال سودا و علاج عام در همه اصناف ربع آنست که در
نوبت هیچ نخورند مگر صفراوی بود سکنجبین دهند و اگر نوبت لحوق بود
مخل تا آخر در اول روز قدری آب جو دهند و قدر ابتدای آن
و در میان از آن ندهند و در میان تب اگر آب بخورد در وقت
جمع سودا البته قی کنند و در آخر نوبت سکنجبین یا شراب لیمو یا نارنج
بعرق گاوزبان و در آن روز دیگر ماش و نخود دهند
یا اسفاناخ یا تمر هندی بحسب مزاج هر شخصی و ماده
مرغ اندازند باید داد و اگر روز سوم راحت که فردا نوبت
بود بدین عذر یعنی مرغ اقتصار نمایند مثل باکر
بدن قوی و اشتها ضعیف بود و اما در روز مقدم البته مرغ
باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد اگر چه
بدهند و اگر اشتها غالب بود و هاضمه قوی بجای مرغ گوشت
کنند بخصوص وقتی که علامت انضمام ظاهر شود و در مسهل
روز دوم راحت مناسب بود **فصل هشتم** در تبهای مرکب هرگاه
دو خلط یا دو خلط مثل صفراوی و بلغمی یا جمع شوند
مرکب گویند مرکب مثل چنانکه یکی
بگیرد ۶ یا مداخله چنانچه یکی بگیرد ۵
چنانچه شریک باشند و از جمله مرکبات
شطر الغب است و این تب باشد مرکب از صفراوی و بلغمی

حمیات مرکبه
شطر الغب

خلط ممتزج باشد و در غب غیر خالص هر دو خلط از شدت امتزاج متخیل یکخلط
شده و اینجا آنچنانست که هر چه یاد کرده بود الا آن لازم با صفراوی خالص بلغمی
لازم با عکس و گاه بود که صفرا غالب باشد و علامات آن ظاهر و گاه بلغم
بود و علامات غالب تر و اخص علامات شطر الغب آنست که در یک روز قویتر
بود و علاج شطر مرکب از علاج صفراوی و بلغمی مرکب باشد و بباید دانست
که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه بسیار
که در دو غب یا سه ربع بر سبیل مبادلت مرکب گردد و هر روز یکی از تب
تو هم شود که بلغمیست یا دو غب که بر طریق غب آید پس اگر علاج
بلغمی و علاج ابن علاج صفراوی مستتبع خطا و خسران گردد اما هر که
ماهیت بعضی حمیات و علامات آن یا ماهیت یا هر دو بعضی مرکبات بازی
استدلال یابد که چنانچه بر ربع خمسی سدسی اشال[؟] علم
ماهیت این حمیات تعلق کرد و چنانکه در ربع غب و سه ربع بعد از اطباء
علامات معلوم شود و چنانچه اگر دو روز بگیرد و یک روز نگیرد معلوم کرده
که مرکب از دو ربع است و اگر دو روز بگذارد و دو روز بگیرد
بود که مرکب از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد و سه روز بگذارد
علامت خمس و سدس باشد پس در این صورت آخر بعد از ماهیت علامت
استدلال شده باشد و در صورت دوم بعد دو در صورت تالی
بر ماهیت و بباید دانست که حمی اشال الزائد قبل ربع است زیادی
غلظت علاج آن مثل علاج ربع بود بر بادی استعمال ملطفات و

وصية — فواید

تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج ماده مسهل ندهند بر سبیل جمیع
کلا در صفراوی خالص چه اینجا انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده
ساکن بود و مضطرب و محتاج و متوجه عضوی شریف نباشد که اگر
چنین بود قبل از نضج واجب گردد و اینجا اگر انتظار نضج واجب بود
اگر در طبیعت لینتی واقع باشد حقنه کنند و ملین ضعیف توان داد
و در روز نوبت و روز بحران مسهل نشاید داد و در روز ششم
مسهل دادن بغایت خطرناک باشد و بهترین ایام جهة این عمل

تعلیم — ایضا کلو فی البحران

هشتم و دهم و دوازدهم و چهاردهم بود **فصل نهم** در روزهای
بحران و غیر آن روزهای بحران و غیر آن روزها که در آن بحرانهای
نیک واقع شود چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم
و چهلم **و روزها که در آن** بحرانهای ضعیف بود ایام نوبه خوانند
سیم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم **و روزها که**
در آن بحران نادر افتد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم
و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم پس روزها که در آن بحران واقع نبود
جمله بیست و یک روز بود و دیگر یازده روزهای بحران هست و بحران
بعد از چهل اگر اتفاق افتد بفصل بود اسهال نیز بی
نیز عرق و نیز خراج والله اعلم بالصواب

بحران ... و نفی

باب چهاردهم در اورام و بثور و آنچه در ظاهر پوست حادث شود مشتمل بر هزده

در اورام و بثور

حصبه و جدری

فصل است **فصل اول** در حقیقت و علت حصبه را سرخچه و
گویند و سبب آن غلیان و جوشیدن و تیزی صفرا و تیزی خون است و
جدری آبله را گویند و سبب آن غلیان خون باشد بجوشیدن و
و تیزی صفرا و تیزی خون است و دفع شدن فضلاتی که از خون مادر
در وقت حمل مانده باشد یا از شیر و غیر آن بعد از ولادت یا خون اخلاط
یافته باشد مثل شیره انگور که تا غلیان نکند صاف نگردد و سلیم‌تر
هر دو سفید و سرخ بود و بعد از آنک به آسانی بیرون آید و
و اضطراب و بدترین هر دو سیاه بود پس بنفش پس سبز پس سرخ
پس زرد پس سفید و آن آبله که پهلوها داشته باشد یا بهم مضاف
بود یعنی در اندرون یکدیگر بود و علامت این هر دو مرض تب
مطبقه و تمرد و درد پشت و خاریدن بینی و فزع و ترسیدن
در خواب بود علاج اگر مانعی نبود قبل از ظهور آن فصد کنند و غذا
آب جو و عدس و شراب عناب و عرق کاسنی و چون نمایان کنند
آب جو با کرنب و با ماش و عدس اکتفا کنند و دود دم خیرسنگ
شوی که بر شراب عناب دیزند و قدری در جامه و بستر پراکنند
و اگر به بیرون آمدن کندی نماید یا خوف فرو شدن بود یکدرم
بادیان و پنج مثقال انجیر زرد در آب بجوشانند و بپالایند و با
شراب عناب و تخم خبازی بدهند و قدری آب گرم در زیر لحاف نهند
تا بخار آن مسامات گشاده گرداند و اگر طبیعت محتاج بتلیین

بنفسج

بود

نرم بود تنفیس نمایند اگر آماس از خفقان و راحت و تسکین کرب
باید قبض نکنند و الا زود بعض آن شراب سبب یا اسهال یابد جهد
نمایند و نقع عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در ریک
کنند و اگر دو یا سه بار چنین کنند قبض زیاده کند و اگر در آب جو کشنیز اگر کرده
و بیان کرده بپزند مناسب بود و کافور در آب کشنیز تر حل کرده
یا سماق در گلاب کرده و صاف ساخته یا آب شیر انار ترش [illegible] حکم است
تا منع برآمدن آبله از چشم کند و اگر آبله را بخاک که [illegible]
باشند به سنگ بخاصیت این عمل کند و صندل با گلاب سوده به بینی
میکشند تا آنجا منع کند و شراب شاه توت غرغره کنند یا آبی که
در وی سماق و گل سرخ و عدس جوشیده باشند تا حلق از آن محفوظ
ماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود و بواب و بیخوابی [illegible] بحمل ساده
برآید جو وارد بر خوابانند و دیگر تغایب غم بود و هم مناسب بود
و اگر [illegible] کرده گل سرخ و [illegible] و خون سیاوشان [illegible]
بر آنجا [illegible] و اگر آبله دیر خشک میگردد قدری چوب گز در زیر
دامن دود کنند خشک گرداند و آن قوی‌تر آنکه عدس و گل سرخ
و تراشه چوب گز در آب بپزند پس قدری نمک در آن افکنند و پاره پشم
بر آن آب تر کرده بر آبله می‌نهند و آنجایی که آبله شکافته بود نمک
آب [illegible] دارند **فصل دوم** در شری شریها باشد یعنی [illegible]
سرخی به دفعه پیدا کرده و بخاریدن و که [illegible] بود از خون [illegible] باشد

جگوم

وعلامتش بسیار سرخ بود و با حرارت و نقود ظاهر گردد و درد وی
بیشتر بود علاجش فصد کنند در وقت هیجان که در میان طهورات
آن می باید و تلیین طبیعت با آب آلو و تمر هندی و آشامند زرد آلو و
طعوران آب غاز نوبین دهند و سرکه با آب خوره یا روغن گل که
مالند غذا ماش و عدس با تمر هندی از میوه ها آلو و هندوانه باید
و از بلغم می باشد علامتش میل آن بسپیدی و هیجان در شب علاج
مطبوخ هلیله مقوی بتر بد غذا ماش و نخود و سکنجبین که بسیار
بنود و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در خود مالند

فصل سوم در ماشری اما سی بود سرخ در روی و پیشانی
حادث گردد و گاه بود که بثر بر آید علامتش سرخی و اماس و درد
و ضربان در روی و سر علاجش فصد و حجامت سا بتر و تلیین
طبیعت بشیر خشت و تمر هندی و در وقت تلیین صندل و فوفل
و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فرو نشاید غذا آب جو و ماش
و عدس بتمر هندی و شراب عناب با تمر هندی نوش کرده و ورم را
بصندل سرخ و آب کشنیز تر طلا کنند و اگر نشکافد ذرد دار بیرون
آید از موم سفید و روغن گل سرخ و مرداسنگ مرهم سازند

فصل چهارم در جرب گر خشک بود و گر تر که از وی زرد آب بیرون
آید یا خون سیاه و بالجمله جرب از فساد خون باشد و سبب فساد خون
مخالطه صفرا بود یا بلغم شور یا سودای سوخته کما فی نبوت اول فصد

کنند

اشری

جرب خشک

کنند پس بحسب غلبه هر خلطی مناسب آن مسهل دهند و شاهتره
و سنا و خیار چنبر را در همه لازم دانند و صبر را در دفع جرب دوی
منزلتی این است هر روز یک مثقال خورند سه روز متعاقب بعد
از آن یک روز خورند و یک روز نه تا نه مثقال خورده شود و علاج
حمام و ترک مجامعت نافع ترین چیزها است جرب را حکما آنکه بتنقیه
و تعدیل اخلاط بکار دارند **طلا** از جمله گرتر زرد آوند زرد چوبه و مامیران
تنبل مرداسنگ اشق خبث الفضه نوشادر شنجار گوگرد همه را با
میده شود و با و کوفته بروغن گل و سرکه بر سرشند و طلا کنند **گر خشک**
و تعفا توتیا مرداسنگ سیماب سرب از هر یک ده مثقال سرب را
بگدازند و سیماب را در وی اندازند و باز دیگر دارو ها در هاون
نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل مخلوط کرده اندام
طلا کنند **فصل پنجم** در قوبا و سعفه قوبا را کوبون گویند درشتی با
که بر پوست ظاهر گردد و اگر بسیار بود فصد کنند و مطبوخ افتیمون
دهند و اگر اندک بود تنقیه حاجت نیست مگر آنکه مزمن گردد روغن
گندم مالیدن مناسب است و **طریق** گرفتن چنان بود که وصله آهن
بهن بنهند و قدری گندم بر روی آن کنند و سنگی گرم بالای بر روی
گندم نهند تا بخار آن سیلان کنند و روغن گندم بود مرداسنگ
بداوند صمغ الوحشی مجموع یا هر یک جزء کرده با روغن گل سوده طلا
کنند سیماب را در وی مذکوره موافق است **اما** سعفه جوشش

جر

علاج گر خشک

قو

دهن الحنطه

سعفه

وشوات بود که متفتح و ریش کرده بر سر و روی کودکان بسیار حادث شود
علاجش اگر غلبه خون باشد فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا سودا یا بلغم
شده بود دوا بچه مناسب آن بود تنقیه کنند بعد از آن اصل انزروت سنبل
کاغذ سوخته مجموع نرم سوده بروغن گل و سرکه بسرشند و طلا کنند و دیگر
گل ارمنی کهنه یکجزو نمک نیم جزو بسرکه طلا کنند دیگر خاصه جهت کودکان
زرد چوبه حنا هر دو اسنک پوست انار بسرکه و روغن گل طلا کنند
~~فصل هفتم در داخس و معنی کرم بود که نزدیک ناخن عارض شود و هلاک~~
فصل ششم در دمامیل هرگاه برآمدن دمل بسیار گردد فصد باید کرد
بعد از آن مناسب خلط غالب مسهل داد و ترک گوشت و شیرینها
کردن و هرگاه که از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند و زرشک
و انار ترش یا ریواج یا غوره یا تمر هندی و شراب عناب با آب زرشک
و آلو و کشته نعط الو و عناب شکسته شب در آب کردن و صباح آب آن را
خوردن مناسب است در اول ماده نهند مثل صندل و فوفل و برگ
خرفه و کاسنی و سبوس با گلاب و دفعه اگر خواهند که و اسپس پزد خام جمع
گل خطمی بخاری با سپیده تخم مرغ طلا کنند و چون جمع شود گندم خاییده
با انجیر بکوبند بهم کوفته نهند و چون خواهند که بگشاید خمیر ترش
بکوبند و سرگین کبوتر برنهند و چون بگشاید مرهم سازند از مرداسنگ
ده درم و سپیده تخم مرغ دو درم و موم سپید یک درم و روغن گل
چهار درم فصل هفتم در داخس و معنی کرم بود که نزدیک ناخن عارض

شود علامتش ضربان و درد قوی کند و گاه بود که تب کند و علاجش فصد
و تلیین طبیعت و تعدیل مزاج باید جوارش بهی بارده و در استعمال آرند
سپس برگ سپاناخ طلا کنند یا خبث الحدید با سرکه یا اسبغول با سرکه
و اگر درد قوی باشد بنج البنج و افیون بسرکه طلا کنند و در میان بوزنا بچ
نهند اگر دفع شود فبها و الا در دیگر کرم نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد
گندم خاییده یا کنجد و انجیر نهند تا پخته گردد پس بگشایند و مرداسنگ
نقش و مرهم نهند فصل هشتم در ثالیل ثولول اخلاط غلیظ بلغمی یا سوداوی
یا مرکب از هر دو باشد علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند
پس مسهل دهند و اگر خون غالب شود بر مسهل اقتصار نمایند و اگر
مرد آن اندک بود بطلا دفع کنند سیاه دانه یا کرمان با سرگین بز
بسرکه طلا کنند یا ایل که دانند و بیخ درز دیا مویز داشبرون کرده طلا کنند
فصل نهم در حمره و حمره در میان برسخ و باد مشهور است علامتش سرخی
باشد که اگر انگشت بر وی نهند زایل شود و بر وی سرخ شود و درد
پوست بود و زیادت درد و تراشیدن باشد و اما از مضغی بموضعی
و از نقاهی بجای بود و این قسم با خالص گویند علاجش استفراغ
از صفرا و غذا آب جو و شراب عناب و تمر هندی ترش کرده و طلا
کردن صندل و کشنیز تر و برگ خرفه و لسان الحمل و اسپغول کنند
و این صنف محتاج مجلل نباشد و غیر خالص آن بود که صفرا خون مخلوط باشد
پس از پوست جاذب کرده بود و درد کند و از موضعی بموضعی نرود

کرد کر خواهد وقت سپید بود علاجش اول فصد کند پس استفراغ
صفرا و بعد از طلای یا دع در بن صنف بطلای محلل مثل خطمی و خبازی
و آرد جو حاجت است **فصل نهم** در جمره بجیم و نار فارسی جمره مجتمعها با
سرهم متفرق می باشد و مجتمع می باشد و نهایت سرخ بود و در آخر خشک
دیش کرد و کرد آن مثل درد عضوی بود کما آتش بران نهند و ماده
صفرا باشد که با وی رقیق آمیخته باشد علاجش فصد و اسهال صفرا که
سرکه با روغن سرخ که طبخ کرده بنند و برند تا بر جوشد و بر
بر انجا بود وطلا کند **اما نار فارسی** مثل جمره بود الا آنکه هر جا که
ظاهر شود خطهای سرخ و طاووسی مثل آبله آتش پیدا کرده علاجش
مثل علاج جمره بود و بعد از فصد و اسهال به چیزها که طوبت و مائیة
در خون اصلاح کند مداومت نماید مثل آب جو و هندبا
و شنقال و دوغ و کدو و ماذو و سرکه و حصف و کافور و لعاب اسپغول
و لسان الحمل و خرفه مفرد یا مجموع طلا کنند **فصل یازدهم** در
دم بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری درد
و هرا علاجش فصد کردن و در ابتدا صندل سرخ و سفید
فکل ارمنی طلا کنند و اگر از بیم حرارت زیاده شود فی الحال
با برف طلا دار و عضوی که بالا است نهند و در روغن گل آرد جو
خبازی طلا کنند و چون بیند که آنچه هست زیاده نمیشود از
آرد جو و آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون بیند که کش

متوه

شود و موی که از آنجا بر آمده بود سیاه بود علاجش اسهال یا باره
شحم حنظل و تربد و فاریقون و از تنقیات احتناب نمودن
و اطریفل کبیر مداومت نماید و از ین ادویه طلا کنند ترمس
تخ کرنب و ماش و تخم تب و کندش بسیار کوفته و بیخته در سرکه
در آفتاب طلا کنند **اما** سیاه تغیر پوست عضو است بسیاهی
بسبب آن مخالطه سودا یا خون باشد علامتش چون دست بدان
مالند سبوس از آن ریخته شود و موضع سرخ بماند علاجش فصد
و اسهال سودا و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه
و طلا کردن با دویه که ذکر شد نوعی از بهق اسود بود
که برص اسود گویند و آن درشتی وی باشد بالخاصیه و قشری
مثل فلوس ماهی علاجش علاج بهق سیاه و با دو اسهال و ترطیب مزاج
فصل هژدهم در برص سفید بود که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام
اعضا سفید کند و رنگ شود سبب آن ضعف قوه مغیره است بواسطه
غلبه بلغم بدان خون که غذاء عضو شود یا بواسطه غلبه سوء مزاج
عضو از برودت و رطوبت و صلابت طبیعی و اگر طلا
خون که غذای او میگردد نیکو بود و آن بلغم مخالی بود و گاه بود
که در موضع حجامت یا شبیه آن برص حادث گردد بواسطه ضعف
عضو جراحت علامت برص سفیدی براق و املس و در دست
فرو رفته سفیدی موی موضع و با از ل جدن پوست آن و اگر

بشستن دیگر افتد چون سوختن در زخم خون برود بنیادند ملا[ح]ست
هر چند این مرض را گفته اند که هو داء عیاء وعسر البرء لا یکاد یبرأ
یعنی مرضیست که اطبا را ماندگی کرد ازو نزدیک بنیست که زایل شود
اما چون امکان اصلاح داده مرض علاج شده انذ بالبرء والبط
وتبدیل مزاج بمعاجین گرم مثل تریاق ومثرودیطوس وطلا کردن
بدین ادویه نفط سفید زفت خردل مرخ خربق موویزکش
بوره زرنیخ بوده سرخ بیارهٔ حنظل سیطرج وکبریت وعاقرقرحا
بسایند وبعسل سرشته بدهند ویک دو ساعت در آفتاب نشانند
چندانکه عرق کند باشد که ما زنان یا دو نیم چیکرا ابله زنند تا
برود وصحت یابد انشا الله تعالی ۞

باب سیزدهم

سیزدهم در ضربه وسقطه وبدافتادی وبجبری وسوختگی اعضا
وفساد اطراف ونبرما وجراحات مشتمل بر شش فصل **فصل اول**
در سقطه وضربه ومضروب بسبب چوب فتاد ناید اگر کسی از بلندی بیفتد
یا چیزی مثل دیواری بر وی افتد یا ضربه بر وی زنند یا بر سنگ بند
علاج مشترک میان این جمیع فصد وحجامت کردن است از جانب
مخالف اگر نزد در سبب غلبه خون نبود مگر جدا از موضع تفرق
انصالی شود وخون برود پس تا بعد طبیعت اقتضا ریاید نمود
حقنه لینه ودارو نیز باب سکنکور وقند جدا از وفلوس خیار شنبر
برق کاشنی وروغن بادام وقند وبر آن عضو از زرنیخ ضماد هنا سند

کل ارمنی سه درم برگ سرو گل سرخ از هر یک پنج درم صبر ده درم ماش
پست حدم باب برگ مورد سرشته ضماد کنند واگر جراحت پیدا شود
بس ده درم گل ارمنی وفوفل وصندل با از هر یک دو درم طلا کنند
مقل آماش ویره بسیوه بادام بادزده بسیرشت واگر عظم باشد یا استفراغ اسهال کردد
نفایت نیکو بود ویک قیراط بدهند بیش بعضی بیست درم قیراط بود بیش
بعضی بیست وچهار وازین طبیخ دادن مناسب بود ونیم درم
زعفران یک درم سکنکور وقند سه درم کاوزبان مثل آن بجوشانند
وبقند شیرین کرده بدهند **و** اگر سقطه وضربه بر سر واقع شود
ماش وعدس مقشر وکلنار کوفته بروغن گل وگلاب طلا کنند **و** اگر بر
سینه واقع شود شکم ونفث الدم یعنی خون بر آمدن حادث گردد
قرص کهربا با گل ارمنی وهم ازخون در بنفشه عدس بدهند واگر کسی را چون
قفا زیانش مثل آن زده باشند بهترین چیزی پوست گوسفند بود
که در حال از ان گوسفند جدا کنند وبر موضع ضرب بپوشند وباد گر
دهن بینداز وی واگر قدری خاکستر بر آنجا پاشند پس پوست بر وی
آن بپوشند بهتر از ان بود دمای بر ماستنک واسفیداج وموم وروغن
گل بهم ساخته عالبند **فصل دوم** در خلع وکسر خلع برون آمدن مفصل
زیادتی از استخوان بود تمام انتقال گویی که در استخوانی دیگر است
که میان هر دو اتصال مفصلی بران بود وثبات اندکی برون آمدن
بودن تمام **و** نهض که معنی کوفتن در جعلگونگی بود که استخوان پنجه

ضربه وسقطه وبدافتادی وبجبری وسوختگی اعضا

ادویه

خلع وفک وهن

بگردان در آمده است رسن علامت انخلاع ظاهر شود از تعذر شکل
عضو و عدم قدرت بر جمیع حرکات آن عضو و از مقابله جای بخرد
علیل با دست صحیح مقابله کند لیکن خلع بازو و مفصل مرفق را دشوار
توان دانست زیرا که سر عضد هرگاه منخلع گردد و در بغل افتد پس
ظاهر بود و سر سرون در ادبیر با لحیه و فراک افتد و با نیها گوشت بسیار
بود هیچ ظاهر نباشد و علامت لازم بازو شدی مستدیر بر سینه کند در زیر
بغل پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن دست بدهان و پهلو و علامت
سر ران جدا نشود این پای از دیگر پای اگر بجانب پیش افتاده
باشد و عدم قدرت بر آنکه پای در کوشش دارد
خم توان کرد با کوتاهتر بودن این پای از پای دیگر اگر بجانب پس
و در کفا افتادن ادویه و کاسپشتوان ان و علامت وثی از انباشک
در مفاصل از ترک تقصیری و شتوی از جای دیگر پیدا شود و بعضی حرکات
ممکن بود و بعضی جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود و علاج
بیدادا و بعضی مشکل طبیعی باز آرند و از بین ادویه طلا سازند
ده درم گل ارمنی مکی گل خطمی سفید گل سرخ از هر یک سه درم
برگ مورد نیم درم موم کوفته بسفید تخم مرغ سرشته بکار دارند
و بعضی را همین طلا کسترموافق و کافی بود اما اگر وثی شکستن
است عضو را باست ها استخوان این وثی مساوی کرده است و کار بی
که بعضی از پارهای استخوان که صلاح آن امید نتوان داشت بیرون

بایدکرد

بایدکرد و عضو را بباید بست بر باط و دفاده معتدل در سستی و محکمی
و ابتدای بستن از موضع شکسته بایدکرد متوجه بجانب بالای او و مجمع
کرها محکم پیچد و چند که می پیچند اندکی سستی میل میکنند پس دو سه
جای بر طلا کنند و بر بندند و بعد از آن فصد کنند و آب طبیعت را به روز
نگشایند مگر آنکه در جبر حرکتی حادث شود و مادون رباط سرخ گردد
که تحمل نتوان کرد پس باید گشاد و سست تر بست و اگر خارش
قوی حادث گردد که تحمل نتوان کرد بگشاید و قدری آب گرم بر آنجا
ریزند و لخلخه سازند و گرم استراحت نموده باز بر بندند
و دفاده ها با گلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر کرده است و اگر چند روز
بگذرد و عدم نکشد و حرارت در عضو نباشد رباط را محکم تر تا آنکه
ایل جبر باشند ببندند و نگشایند الا در چهار یا پنج روز یا زیاده
و ضماد جبر از مورد و گل ارمنی و آب مورد سازند و اقاقیا
لوخ صندل کار و پاچه و هر چه سیر و مصطکی باشد و بو نرم بطول تر بجلو کرده
و بعد الده و اخراج او وقت انعقاد و شبیه رباط را اندکی سست تر
کرده اند و علامت ابتدای انعقاد و شبیه پیدا شدن خارش است بر
دفاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت است ماده جید را
بر آنجا پس از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد تقلیب
عضو را حرکت قوی نکنند و اگر با کسر جراحتی بود در ابتدای بستن
یک عصابه از جانب بالا بر کتف و دیگری از جانب زیرین و جهت آن را کشاده

پس رفاده دیگر هم از سر ضلع کر است کنند
و بعد از سه چهار گردش متوجه زیر آن شوند
و در هر چه پیچند دیگر است اعکم بپیچد

بکذارند و مقدمی بنهند بر انجا نهند وچون زرد آب کم کرده و از زهر
ایمن کرده شد هر روز باشد بر نهند واگر خون می‌بود و نمی‌ایستد
انصبر و کندر و دم الاخوین ذروری ساخته بر انجا ریزند تا خون
باز ایستد **فصل سیوم** در بیرون آوردن خار و پیکان پیکانها
باید بیرون آورند و موضع آن ایمن کرده بر کشند **اما** خار و امثال آن بر
فی باشیلم با کوبند و ضماد کنند شیلم تلخ است که در میان کندم
می‌باشد واگر آن قوی نخواهند بکیرند پیاز نرکس اسفی دیدادوند
زفت و علک البطم کوفته بعسل سرشته ضماد کنند دیکری پیاز نرکس
آرد شیلم بعسل سرشته **فصل چهارم** در فساد اطراف سر ما
سبب آن تو حرارت و خون و بخارات کرم است بر انجا و
محتبس شده در انجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن کرداند
علاجش اکر آماس کرده باشد و فاسد شده باشد لیکن ابتدا
کرده که سبز شود بروغن زیت و روغن زنبق بسیار بمالند
واکر آماس کرده را نهند که در و سلغم و کاه کندم و سبوس
و بابونه و اکلیل و کرنب و حلبه و کتان مجموع یا بعضی جوشیده
و چون بیرون آیند روغنهاء مذکوره بمالند واکر سبز و سیاه
شده باشد نیشها در زنند و نیش را اندک فرو برند و در آن کرم
نهند پس بکل ارمنی با آب و سرکه بهم سوده طلا کنند و تا بعد از
دو سه ساعت بسرکه و آب نیم کرم بشویند یا شراب نیم کرم و اکر

دقی

نقی در سیده که ابتدای تعفن کرده باشد چند مرهم کرنب باید نزدیک
و یا روغن کوسفند باکاو بکوبند که مثل مرهم شود و بر انجا می‌بندند تا
انچه متعفن و سبز و سیاه بود بیفتد پس بعلاج قرحه علاج کنند
فصل پنجم در سوختگی آتش و روغن و آب کرم اما سوختن آتش اکر
آبله نزند طلای خنک مثل صندل و خرفه و برک بید و پوست غلیظ
درخت بید کهنه با آب سوده طلا کنند با کل ارمنی و سرکه و آب
اکر آبله زند و عظیم بود بفصد کنند و تلطیف تدبیر بر هم اسفیداج
طلا کنند واکر بسیار عظیم بود بر هم نوره **صفت** آن آهک را
در آب باران سیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه
هر شستنی یکساعت در آب بکذارند و چهار جزو از وی و شش
جزو روغن کل و دو جزو موم و یکجزو سفیده تخم مرغ ترکیب
کرده بکار برند **و** اما سوختن بروغن با مثل انچه کذشت
معالجه کنند و انچه مخصوص است بان سفیده تخم مرغ و اسفیداج
و زیت بود ترکیب کرده **و** اما سوختن با آب کرم پیش از آنکه
آبله زند آرد باقلا بر انجا ریزند و خرقهای خنک برو نهند
خاکستر موی آدمی بزرده تخم مرغ زده طلا کنند **و** اکر از آن
پوست بسوزد بر هم کافوری طلا کنند **و** اکر رو بریا بسیده
تخم مرغ یا لعاب اسبغول یا مغز آما بره در آب اغشته یا سفیده
تخم مرغ طلا کنند تا از آن آب متاثر نشود **فصل ششم** در جراحات

سوختن آتش
جراحات
سرفرا آوردن خار
فساد اطراف سر سبب

اگر جراحتی خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهاش هموار
بود که ببستن تا هر دو لب بهم بنشیند بی هر جائی زیاده نهند جانبها و چنان بود
و به رباطی چون سر بسته بندند چنانچه لبهای از درست بهم نشیند
و چیزی میان ایشان حایل نبود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و چند
روز بر وی گذشته بود لبهای جراحت و ریم نگرفته باشد او را اجرا
تازه کرده باید کردن پس ببندند و اگر جراحت عظیم و غایر بود
از ادویه که مرهم ساخته برای التحام نهند صبر و کندر و خون سیاوشان
و بر حوالی آن متصل صندل و فوفل و آب کشنیز و کاسنی و حی‌العالم
طلا کنند و اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر لبهای از یکدیگر
برسد بدوزند و اگر غور داشته باشد بخیه زنند و اگر چیزی
افتاده باشد و تا اجرای آن بهم نمی‌نشیند و در دنبال
داشته باشد که در وی رطوبت و وسخ جمع خواهد شد پس باید
که بتخفیف رطوبت و جلاء وسخ جمع خواهد شد پس با دو مرهم
رطوبت و جلاء وسخ توان کرد احتیاج باشد مثل مرهم
کنند صبر و زنگار و مر و انزروت و ساذج اقلیمیا مجموع کوفته بر آنجا
ریزند و ببندند و باید که بستن عضو محکم و ایشان سست نبود
و عضو را بر شکلی دارند که ریم آب از آن به آسانی بیرون آید
و هر گاهی بر بینند که بر میکشند تا پاک میکند پس مرهم از
ادویه ساخته مرهم اسفیداج و انزروت و دم‌الاخوین و زفت

ادویه

روغن گل و موم و اگر بجای موم روغن مغز ساق گاو کنند
بود چون گوشت نو بر آورد و باید دویه مرهم و ختام مثل مرداسنگ
سوخته و برادۀ سوس و هلیله و مازو و کلنار و زردچوبه
و صبر و اگر با جراحت اعراضی دیگر بود مثل ورم و کسر عظم و قطع عرق
و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و استلای آن
تدبیر انواع اعراض استعمال نمایند بتبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین
درد و بیرون کردن گوشت فاسد و علاج جراحت عصب و قطع
خون و جبر کسر عظم و تدبیر ورم اما جراحت عصب با چنان باید
که از آماس کردن آن ایمن شوند چه آماس آن مخوف تشنج است
و وصول صرر آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر
آماس کند بارد جو با بلاد و کمان روغن زیت ضماد کنند و اگر تشنج
شود آن عصب را که ممتد میکند ببرند و بعضی بنفشه تکمیل کنند و
و کردن را به روغن بنفشه و پیه بط و مرغ چرب کنند و اگر با جراحت استخوان
شکسته بود ضماد چیزی نباید و اگر درد و شقاق یا غلطی بیا شده باشد
بادام تلخ ضماد کنند تا بیرون آید پس بکشند و مرهم سنگ
ضماد کنند و اگر استخوان فاسد شده بود و آن بفساد گوشت معلوم
شود گوشت فاسد را بر هر دو جانب قطع کنند و استخوان از آن جا
و اگر جراحت در شکم بود و روده و ثرب بیرون آید باید زود
شکم را ببندند و اگر روده آماس کرده بود و با تنفس مرد ودر

باید نهاد

کرم تکمید کنند تا اماس برود و پس دستها و پایها علیل را کرم فرادوا
بود ارند تا دیشت او مجذب کردد و دوده با اهل بهر بود دوا کوی
عمل نیز با انزروت بود و دهن جراحت را بان مندمل کرد و دوده با نان روغن
توانند وقت کشاده تر کرد با اسفیداج کو رتی فرادستند کر ثوب سبز
شده باشد امتداد او را کر متغیر بود در هر عضو که بود رگی کم درو بود
بر دیبان بابایه سینه با اندرون فرستند و غایت دفع و احتیاط رعایت کنند

باب چهارم در طرد هوام و موذیان از خانه و مسکن

و تدبیر گزیدن آنها و سباع و دفع سموم و باشتمل بر شش فصل

فصل اول در طرد هوام کو به و لقلق و طاوس و خار پشت و ابن عرس
و کوزن در خانه که بوی هوام از آنجا بگریزند یا کو طاهر بود بکشند
و بعضی کفته اند که باید نزدیک پوست پلنگ بود و اگر دیبا را بقطران
و طلیت آلوده کنند و بو کردن جایگاه که جای هوام در نیابد بخیر
بشاخهای درخت انار و نخان و بجز بهنگشت و در جامه خواب قطعی
از آن بر عمل کنند و اجزاها کرم را بکویند تغیر نیم بر کهی بود و سلخ کرده
بموی اعصاب بخاسف و کوکرد و حرمل اکو بر مسکن ماد دریزند
بکوبند **طرد** عقارب با انجیر عقرب بود یا کوکرد یا زرنیخ یا شحم
یا سیر بر ماروغن کاو آذیاد بعج و توف و برکان بکوبند **طرد** برا
حنظل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب در خانه بریزند یا کرنجی یا
به پیه خار پشت آلوده کنند یک بار جمع شود **طرد** بق

طرد هوام از مسکن

طرد عقارب
براغیث
بق